

داستان بزر جهر حکیم

تألیف

پروفسور آرتور کریستن سن دانمارکی

Professeur Arthur Christensen

ترجمه

آقای میرزا عبدالحسین خان میکلده

ضمیمه مجله مهر از شماره ۶ تا شماره ۱۲ سال اول

خرداد ۱۳۱۳

مطبعه مهر

داستان بزرجمهر حکیم

نگارش پرفسور آرتور کریس تنسن دانمارکی

ترجمه عبدالحسین میکده

(Professeur Arthur Christensen)

بزرجمهر حکیم شخص معما مانند و مرموزی است. ادبیات عرب و ایران از اشارات نسبت بان وزیر معروف شهریار بزرگ ساسانی خسرو اول انوشیروان (۵۷۸-۵۳۱ بعد از میلاد) مملو می‌باشد و در هر مورد عباراتی را که باو انتساب داده اند ذکر شده است. بنظر شرقیان وجود تاریخی بزرجمهر و انوشیروان هر دو یکسان است ولی علماء اخیر غرب را عقیده بر این است که او جز شخصی موهوم و کاملاً افسانه ای بیش نیست. با مطالعه در کلیه منابع تاریخ بزرجمهر دو ماخذ پهلوی می‌یابیم یکی **پند نامک بزرجمهر** و یکی دیگر **مادیکان چترنگ** (شرح بازی شطرنج)؛

۱- بدلائلی که بعد بیان خواهد شد استعمال کلمه بزرجمهر را که ترکیبی عربی و

فارسی است بر «**وزرگ مهر**» که ترکیب پهلوی آن است ترجیح می‌دهم.

۲- نولدکه، Noldke، در ترجمه: تاریخ ایرانیان و اعراب در زمان ساسانیان، طبری - صفحه ۲۵۱ حاشیه اول.

۳- پند نامک **وزرگ مهر بختگان** یا **یادگار وزرگ مهر** بوسیله

پشوتن سنجانا بعنوان گنج شایگان (در بمبئی - ۱۸۸۵) طبع شده و در متون پهلوی جاماسب ازانه در بمبئی در سنه ۱۹۱۳ صفحه ۸۵ و بعد انتشار یافته است.

تقسیم بندی ها در دو چاپ مذکور مختلف است. بند های اول تا ۱۲۰ در طبع پشوتن سنجانا با بند های اول تا ۱۳۴ نسخه جاماسب ازانه تطبیق می‌کنند ولی نسخه که جاماسب

ازانه طبع نموده و دارای بعضی قسمتهاست (بند های ۲۳۵ الی ۱۶۴) که در نسخه مطبوع پشوتن یافت نمی‌شود. خاتمه آن که با بند های ۱۲۱ الی ۱۶۹ نسخه مطبوع پشوتن تطبیق می‌کند

یافت نمی‌شود. مقدمه (بند اول نسخه پشوتن که با بند اول الی چهارم نسخه جاماسب ازانه مطابق است) بوسیله فریدریخ مولر در مجلد ثانی مجله ویژه راجع بصایح شرق

WZKM (Wiener Zeitschrift für die kunden des Morgenlandes)

صفحه ۵۶ ترجمه و طبع شده است.

۴- مادیکان شطرنج در گنج شایگان پشوتن سنجانا و در متون پهلوی جاماسب

ازانه، صفحه ۱۱۵ طبع و در مجله اکادمی امپراطوری علوم شهر سن پترزبورگ در سنه ۱۸۸۷ صفحه ۴۲۷ بوسیله زالمان نقل شده است.

برای تشریح و تبیین مأخذ ثانوی اساس و خلاصه آن ذیلاً نقل میشود:
دیوسرم (Dewsarm) «رای» پادشاه هند یکی از خدمتگزاران خود را
با هدایا و تحف و منجمه یکدستگاه شطرنج که بازی کردن آنرا در خارج از
هندوستان کسی نمی دانسته است نزد انوشیروان میفرستد.

فرستاده نامه از طرف رای هند بانوشیروان تقدیم می کند که به موجب
آن پادشاه هند بیان چگونگی این بازی را از علماء و دانشمندان انوشیروان
سئوال نموده و اظهار داشته بود که اگر آنها قادر بکشف چگونگی آن
نشوند انوشیروان باید خراجگزار رای هند شود. انوشیروان سه روز «زمان»
مهلت خواست و علماء ایران زمین عبت بکشف معما پرداختند تا اینکه روز
سوم وزیرک مهر بختگان (پسر بختگان) حاضر شد و اظهار داشت که علاوه
بر کشف و بیان چگونگی شطرنج یک نوع بازی دیگری اختراع نموده است
که بفرستاده «رای» هند خواهد داد و او باید حل آنرا از دانشمندان کشور
خود طلب نماید و الا مضاعف خراجی که از پادشاه ایران زمین تقاضا نموده
است باید بپردازد. - فردای آنروز وزیرک مهر بازی شطرنج را بیان نمود و
دوازده مرتبه آن بازی را از فرستاده پادشاه هند برد. - بعد ازین وزیرک مهر
بدربار دیوسرم رای هند فرستاده شد و علاوه بر همه نوع اشیاء گرانها و هدایای
قیمتی بازی اختراعی خود را که «نیوآردشیر» (New Ardashir) نام نهاده
بود و اینک بطور کلی نرد می نامند ب رای هند تقدیم نمود.

پادشاه چهارده روز مهلت خواست تا با دانشمندان مشورت نماید ولی
چون کسی قادر بفهم چگونگی آن نشد ضعف خراج را به وزیرک مهر
پرداخت و او را با تحف گرانها و اعزاز و احترام بایران روانه نمود.

پند نامک و وزیرک مهر دارای مقدمه ایست که در آن نویسنده خود را
وزیرک مهر بختگان «بزرگ فرماندار» وزیر اعظم ایران زمین می نامد و ضمناً
معلوم می داند که آنرا بامر خسرو انوشیروان نوشته است. این کتاب عبارت
است از پند های اخلاقی و مذهبی که بطور مکالمه بین دونفر بعمل می آید و
با بیاناتی مبنی بر سرنوشت و تقدیر و بی ثباتی حیات انسانی ختم می شود.
اینک بشرح و بیان و منابع و مأخذ عربی و فارسی می پردازیم. تاریخ
بزرجمهر را بطور موجز و منظم تعالیمی (وفات در ۱۰۳۸ میلادی برابر ۴۲۹
هجری) نقل نموده و فردوسی نیز تاریخ مذکور را با تفصیلاتی قدری ملالت آور
در شاهنامه روایت کرده است. (تاریخ وفات فردوسی تقریباً در حدود ۱۰۲۰
میلادی - ۴۱۱ هجری)

ذیلاً بعضی از قسمتهای تعالیمی را عیناً ترجمه و نقل می کنیم:

«ایرانیان حکایت می کنند که شبی انوشیروان خواب دید که در جامی
زرین شراب می نوشد و خنزیری نیز پوزه خود را در آن جام نهاده و با او

۱۰ - «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» التعالیمی را زونمبرک ترجمه و طبع نموده است
(پاریس ۱۹۰۰) صفحه ۶۱۹ و مابعد.

شزاب می نوشد. صبح شاه از موبدان معنی خواب را خواستار شد ولی چون هیچیک قادر به تعبیر آن نشدند شاه به تقاه خود حکم کرد کسی را طلب کنند که تعبیر آن خواب تواند کرد.

یکی از تقاه داخل مکتب یکی از مؤدبان شد و معنی خواب را از او استفتاء نمود. مؤدب نیز چون سایرین قادر بتعبیر خواب نشد. یکی از شاگردان او که جوانی بود موسوم به بزرجمهر برخاست و گفت: ای استاد من معنی آن خواب تو انم کرد.

مؤدب او را بشدت ملامت نمود و گفت: میخواهی غوره نشده مویزشوی. مردی که برای پیدا کردن خوابگزار آمده بود بمؤدب گفت: نمی توان انکار کرد که خدا میتواند بچنین طفلی قدرت فهم اعطا کند. مؤدب بطفل رو نمود و گفت آنچه میدانی بگوی.

بزرجمهر جواب داد که خواب را در حضور شاه خواهم گذاشت. تقاه شاه جوانرا بدربار برد و چگونگی امر را باطلاع شاه رساند. انوشیروان او را احضار نمود و دید که از سیمای او نور کیاست و فطانت می درخشد و باو گفت آیا توئی که قادر بتعبیر خواب هستی؟

بزرجمهر جواب داد بلی، چون انوشیروان باو امر بتعبیر خواب داد بزرجمهر گفت خواب فقط در حضور شاه تعبیر خواهد شد. شاه چون تمام حضار را روانه نمود بزرجمهر گفت در بین زنان و کنیزات مردی است که در عشرت با یکی از آنها باتو شرکت دارد. شاه گفت مایلم دلیلی برای گفتارت بیاوری. بزرجمهر گفت باید امر دهی کلیه زنان و کنیزانی که درسراها و خانه های سلطنتی هستند بیایند و از مقابل ما بگذرند. چون بحکم انوشیروان تمام زنان از برابر او گذشتند بدون اینکه از مراد او مطاع شوند بزرجمهر گفت باید امر کنی که جملمی برهنه از برابرت بگذرند. انوشیروان امر داد که زنان لخت شده و از برابرش بگذرند. شاه را زنی بود از نژاد سلطنتی که جوانی را دوست میداشت و او را چنان بکسوت کنیزکان آراسته بود که گفتمی از کنیزان اوست. وقتی که زنان و کنیزان برهنه شدند تا از برابر شاه بگذرند نوبت بانجوان رسید سخت دچار ترس و وحشت شد. انوشیروان دویافت که او مرد بوده، بهلاکت او و محبوبه اش فرمان داد. از هوش و فراست بزرجمهر درشگفتی شد و هر چند بزرجمهر جوان بود او را جزء مجارم مخصوص در آورد. خداوند چنان فراستی ببزرجمهر داد که وحید عصر خود شد.

آنگاه تعالی تاریخ بازی شطرنج و بازی نرد را که قبلا از کتاب پهلوی آموختیم ذکر می کند و بعد از بیان چندین موضوع و مطلب دیگر بتاریخ بزرجمهر عطف کرده و چنین مینویسد:

وقتی که انوشیروان نسبت به بزرجمهر خشمگین شد باو امر نمود برای سکونت خود محلی انتخاب کند که آنرا نه در زمستان تغییر دهد و نه در

تابستان و غذائی اختیار کند که هیچگاه تبدیلیش نکند و لباسی بگزیند که هیچوقت عوض نکند.

بزرجمهر برای سکونت خود سرداب اختیار نمود زیرا که در تابستان سرد و در زمستان گرم است. برای طعام شیر انتخاب نمود زیرا هم غذاست و هم آب و هم غذای کودکان است و هم غذای پیران، و برای پوستین لباس برگزید، زیرا در زمستان آنرا از روی و در تابستان از پشت می پوشد. ایام محنت بطول انجامید تا بزرجمهر نابینا شد.

قیصر صندوق کوچکی مقل و مخنوم برای انوشیروان فرستاد و پیغام داد اگر بفرستاده من محتوی صندوق را بگوئی ملتزم میشوم که خراج بپردازم و الا خراج نخواهم پرداخت. انوشیروان از مردم باکیاست دربار حل معما را خواستار شد ولی هیچیک قادر بجواب و تعبیر معما نشدند. شاه چون دانست که فقط بزرجمهر است که با وجود نابینائی قادر بحل معماست امر برهائی اودادو فرمود او را بحمام ببرند و لباس وزارتی که سابقاً می پوشید بیوشانندش و او را بیمارگاه بیاورند. فرمان شاه اجرا شد و بزرجمهر بیمارگاه آمد. شاه او را با احترام و تقرب پذیرفت و با طلب معذرت با او از صندوق صحبت کرد و سر محتوی آنرا از او خواست. بزرجمهر برای جواب يك شب مهات خواست و فردا براسب سوار شد و بدو نفر از خدمتگزارانش امر داد که جوی او بروند و اولین کسی را در راه می بینند با او بگویند. زنی عبور نمود و بزرجمهر از او پرسید آیا دوشیزه است یا شوهر کرده است. جواب داد که دوشیزه است. بزرجمهر براهی را که میرفت ادامه داد و زنی دیگر رسید. از او سؤال کرد آیا شوهری دارد یا نه زن جواب داد که شوهری دارد پرسید اولاد دارد زن جواب داد خیر. بزرجمهر براه افتاد وزن تالی که از پهلوی بزرجمهر گذشت جواب داد اولاد دارد.

بزرجمهر راه قصر پیش گرفت و حضور انوشیروان رفت و تقاضا کرد که فرستاده قیصر را احضار و صندوق مهور را بیاورند. چون فرستاده قیصر آمد بزرجمهر گفت که در این صندوق سه مروارید است که یکی نسفته یکی نیم سفته و یکی سفته است. چون صندوق را باز نمودند چنانکه بزرجمهر گفته بود سه مروارید یافتند.

انوشیروان از هوش بزرجمهر متحیر شد، از خشمی که با او آورده بود پشیمان گشت و آنرا بمشیت و اراده خدا مربوط دانست. فرستاده قیصر از طرف صاحب خود ملتزم پرداخت خراج شد. نام بزرجمهر دیگر در تاریخ تعالی یافت نمی شود، ولی داستان دیگری نیز در همان کتاب موجود است که بتحقیقات ما ارتباط دارد.

هرمزد ۱ خواست برزمهر (Burzn i: r) و رهران آذرماهان (Verhran Adurmahan) را که هر دو از ارکان دولت انوشیروان بودند بقتل رساند. پس برزمهر را احضار نمود و درخفیه باو گفت که بقتل ورهران آذرماهان مصمم هستم ولی مایلم که این امر در نتیجه محکومیت او بجنایت یا گناهی اجرا شود. اینک اگر تو در برابر بزرگان ملک بر تقصیر و استحقاق او بمرک گواهی دهی بر حیات بخشش آورم و بر رفعت قدرت بیفزایم.

برزمهر جواب داد: چگونه از امتثال فرمان شاه سرتوانم بیچید
هرمزد پس از این امر بتشکیل مجلس خاصی از بزرگان داد و برزمهر و وهران را نیز آنجا خواند. هرمزد روی به برزمهر نمود و سؤال کرد راجع به ورهران چه سخنی داری. برزمهر که مرادشاه را میدانست و قطع داشت او را بعد از ورهران خواهد کشت بی پرده زبان برگشاد و با کمال جسارت گفت: من تصدیق می کنم که او گناهکار و شایسته اعدام است و رهران روی به برزمهر کرد و گفت: ای برادر من از من چه گناهی دیدی که مرا شایسته چنین مجازاتی دانستی؟ برزمهر در جوابش گفت: روزی که شاه انوشیروان با ما مشورت کرد که آیا مصلحت است مملکت را بترکزاده (مادر هرمز دختر خاقان ترک بود. مترجم) یعنی هرمزد بدهد ما جملگی او را بنصب دیگری اشارت کردیم ولی تو چون با سلطنت هرمزد موافقت کردی اینک شایسته چنین عقوبتی می باشی. - هرمزد از شنیدن این بیانات سخت خجل شد و چشم بر زمین انداخت. وقتی که نوراختامه یافت هرمزد بدستگیری آن دو فرمان داد و برزمهر را بقتل رساند. ورهران که بمحکومیت خویش نیز واقف بود بخود گفت قبل از مرگ می خواهم ازین پادشاه ظالم و خونخوار انتقامی بکشم که تا ابد او را مغموم و اندوهگین بدارد بنا براین بهرمزد پیغامی فرستاد و پس از تذکار علل و جهانی که باید موجب حق شناسی و وفاداری او نسبت بشاه باشد و پس از بیان دلائلی که باید جان شاه در امان بماند تقاضا نمود که رانی سودمند و مطلبی مفید دارد که در صورت اجازه باید بشاه عرض کند. چون هرمزد باو اجازه ملاقات و صحبت داد. و رهران گفت:

پادشاه در دفاتر مجرمانه دربار جعبه ایست زرین که بمهر پدرت ممهور است. مقتضی است از محتویات آن آگاهی یابی تا از آتیه ات وقوف حاصل کنی. هرمزد امر داد جعبه را آوردند و باز کردند و پارچه زربفتی یافتند که بخط انوشیروان سطور ذیل بر آن نوشته شده بود:

اختر شماران و ستاره شناسانی که در پیش گوئی حوادث و سیر کواکب گفتارشان معتبر است متفقاً تأیید نمودند که پسر من هرمزد پس از من بعد

۱ - هرمزد چهارم (۵۷۸-۵۹۰ بعد از میلاد) پسر و جانشین خسرو اول

انوشیروان است.

از یازده سال و نه ماه سلطنتش طعمه شورش خواهد شد و شورشیان او را از سلطنت عزل و نابینا خواهند کرد. ویس از آن او را خواهند کشت .

وقتی که هرمزد سطوری را که پدرش نوشته بود دید دنیا در نظرش تار شد و غم و اندوه بر روحش تسلط یافت .

ورهران که بامر شاه بزدان بر گشت گفت: تر کزاده را در جالنتی گذاشتم که تمام عمرش در بینوائی و تشویش بگذرد .

وقتی که شب سیاه دامن خود را بر روی کیتی گسترد هرمزد امر بقتل ورهران داد ولی هرمزد از وجد و نشاط چشم پوشید خواب بر او ناگوار شد و روز در نظوش تیره و تار می نمود .

فردوسی چون تعالی داستان را با خواب انوشیروان شروع می کند فرستاده شاه کودکی بنام بزرگمهر در یکی از مدارس مرو می بیند و او را به بازارگاه سلطنتی می آورد . در طی مسافت بزرگمهر در سایه درختی بخواب میرود . پایارچه ابریشمین «چادر» روی «سر» خود را مستور میدارد . فرستاده که مواظب حال او بود دید ماری (سیاه - فردوسی) پدیدار شد پایارچه ابریشمین را از صورت او فرا کشید و سراپای مرد خفته را بوئید و دربر کهای درختان پنهان شد . فرستاده این پیشلمد را بفال نیک گرفت و آنرا دلیل عظمت و بزرگی آینده او پنداشت :

(بدل گفت کاین کودن هوشمند بجائی رسد در بلندی بلند)

وقتی که بزرگمهر وارد دربار شد خواب شاه را تعبیر نمود و شاه پیاداش آن خواسته های زیاد و قیمتی باو بخشید و نام او را در « دیوان شاه » در زمره مؤبدان و مستشاران خویش امر بنوشتن فرمود . - بعد شاه هفت «بزم» مجلس جشن برای مؤبدان تشکیل میدهد که فردوسی بزیمهای هفت گانه را با تفصیل روایت نموده و حکایت میکند که در هر یک از مجالس هفت گانه بزرگمهر خطابه هائی میخواند که عبارت از جمل و ترکیبات پراکنده و قدری از هم گسسته می باشند .

فردوسی پس از پایان تفصیل مجلس هفتم می گوید :

براین داستان بر سخن ساختم به مهبود دستور برداختم
مفهوم این عبارت این است که فردوسی با ماخدی که مرجع او بوده از منبمی که داستان فوق از آن نقل شده منحرف گردیده و سند دیگری را تعقیب می کنند .
پس از نقل داستان مهبد ۲ و بسیاری از حوادث دیگر فردوسی باز بداستان بزرگمهر مطالب را معطوف می دارد و می گوید روزی حکیم بیارگاه شاه نزدیک حاضر شد

۱ - فردوسی کلیه کلمه «موبد» را بمعنای خیلی مبهمی بمفهوم «مستشار سلطنتی

که از طبقه اعداء باشد» استعمال می کند .

۲ - تعالی پس از بیان بازی شطرنج بشرح داستان مهبد می پردازد

و کتابی از حکمت که به پهلوی برای شاه تدوین نموده بود با او تقدیم کرد. همین موضوع باعث مکالمه میگردد یعنی شاه از او سئوالاتی می کند و حکیم بسئوالات او جواب می گوید.

این مکالمه در حقیقت مایه کتاب پند نامک پهلوی میباشد. پس از بیان داستان بازی شطرنج فردوسی شرحی می نویسد که روایت ذیل یعنی اختراع بازی شطرنج بموجب فرمان شاهزاده هندی که پادشاه را در جنگی کشته بوده است و شرح آنرا بتفصیل ذکر می نماید از منبع دیگری اخذ شده است. فردوسی چون بار دیگری بدستان بزرگمهر می رسد شرح خشم شاه را نسبت باو بیان می کند. علت خشم شاه را نسبت بحکیم که از نظر تعالیبی ساقط شده فردوسی چنین آورده است:

شاه با بزرگمهر روزی بشکار رفت و در شکار گاه بخت . مرغی بازو بند مروارید شاه را گسست و مروارید آنرا بخورد. شاه چون از خواب برخاست گمان کرد بزرگمهر مرواریدها را دزدیده و خورده است بر او خشم آورد سیلی بر صورت او نواخت و او را در خانه اش محبوس نمود. بزرگمهر را خویشی بود که از خدمتگزاران محرم «پرستندگان» شاه بشمار میرفت و با حکیم در همان خانه مسکن داشت. حکیم آداب خدمت بشاه را باو می آموخت تا وظیفه اش را که من جمله عبارت از ریختن آب گرم بر دست شاه بود با مهارت انجام دهد. انوشیروان از مهارت او در شکفتی ماند و از او پرسید که این مهارت را از که آموخته است. چون جوان اظهار داشت که بزرگمهر مرا بدین دانش راه داده است شاه جوان را دو بار نزد بزرگمهر فرستاد باو وعده ها داد باین امید که بزرگمهر از کرده خود پشیمانی اظهار دارد ولی در هر دو نوبت بزرگمهر بشاه پیغام داد که از سر نوشت خود ژاخی است «که روز من آسان تر از روز شاه»

انوشیروان از جواب بزرگمهر سخت بر آشفت و امر فرمود تا بزرگمهر را در صندوقی آهنین که در داخل آن پیکان و میخ نهاده بودند در اندازند. چون حکیم بفرستاده جدید انوشیروان نیز آخرین جواب خود را اظهار نمود شاه گمان کرد ممکن است روز بدی باو روی کند بنا بر این امر برهائی بزرگمهر داد و او را بیارگاه آوردند ولی بزرگمهر ناپیدا شده بود و همواره مورد خشم شاه بود. اینکه موضوع جعبه مهوور «درج سر بسته» قیصر روم باعث شد که باز انوشیروان نسبت باو محبت و عنایت خود را اظهار دارد.

باز قدری دور تر در داستان آخرین جنگ خسرو انوشیروان با قیصر روم. داستانی که بر طبق مقدمات آن معلوم میشود از منبع جداگانه و مخصوصی اخذ شده است. یکبار دیگر فردوسی اسم بزرگمهر را می بزد. شاه که با لشکر خود در حرکت است بمبلغ زیادی پول محتاج میشود و به بزرگمهر امر می دهد که پول از خزانه مازندران بیاورد. بزرگمهر اظهار میکند که بهتر است مقدار لازم پول از

متمولین محل استقراض شود. شاه‌رأی بزرگمهر را میبذیرد و او را به‌مراهی دیگری بنزدیک‌ترین شارسان برای تهیه پول می‌فرستد. - کفشگر متمولی پیشنهاد می‌کند که تمام پول را می‌پردازد بشرط اینکه بزرگمهر برای پسر او شغلی در بین مستشاران دولتی و دبیران تهیه نماید.

بزرگمهر پیشنهاد موزه‌دوز را بااطلاع پادشاه میرساند شاه متغییر میشود و امر میکند که پول مرد فرومایه را که باین نیرنگ خواسته است درمقام نجات‌شغلی برای فرزندش تهیه کند مسترد دارند ۱.

فردوسی چون تغالبی راجع بیابان زندگانی بزرگمهر سکوت نموده‌است. راجع بقتل دبیران هرمزد جانشین خسرو روایت فردوسی را با روایت تغالبی مختصر اختلافی است.

فردوسی از سه نفر دبیر صحبت میکند و آنها را بدو با اسم **ایزدگشسب** و **برزمهر** و **ماه‌آذر** معرفی می‌کند ولی پس از بیان قتل **ایزدگشسب** و قتیکه بداستان آن دو نفر دیگر میرسد یکی از آنها را **سیماه برزین** و دیگری را **ورهران آذرماهان** ۲ مینامد. فردوسی برخلاف تغالبی از قول **ورهران** اظهار می‌دارد که **سیماه برزین (برزمهر)** شایسته مرگ است زیرا که رای بجانشینی هرمزد بسطنت زده است. معهنا سیماه برزین (برزمهر) در اینجا نیز چنانکه در تغالبی منقول است اولین کسی از آن دو نفر است که شاه بمرگشان فرمان داده‌است. در شرح انتقام ورهران اختلافی بین دو مورخ موجود نیست.

دینوری (وفات سنه ۸۹۵ میلادی ۲۸۲ هجری) بطور خلاصه می‌گوید ۴ بزرگمهر پسر بختگان ۴ بزرگترین حکماء زمان خسروانوشیروان بود.

۱- فردوسی کفاش را نماینده زشت‌ترین طبقات الناس معرفی می‌کند - نولد که در صفحه ۲۳۶ طبری‌حاشیه دوم.

۲- چون برزین صینه مصفر آمیخته بمحبت ازاسمی است که جزء اول آن برزاست احتمال میتوان داد که اسم اصلی این شخص سیماه برزمهر بوده است. ورهران آذرماهان (ورهران از خانواده آذر ماه) بدون تردید اسم کامل است که ملخص آن بدو ماه‌آذر یا مه‌آذر و آذرماه است که هر دو شکل مختلف همین اسم میباشد.

۳- طبع کبیر کاس صفحه ۷۳ «کان ا کبر علماء عصره بزرجمهر بن البختگان و کان من حکماء العجم و عقلائهم و کان کسری یفضل علی وزرائه و علماء دهره . -

۴- [بختگان را که در بهلوی عبارت از نام خانوادگی است (یعنی پسر بختگ)]

نویسندگان عرب نام شخصی پنداشته‌اند .

کتاب موسوم به « نهایت الارب فی اخبار الفرس والعرب » که نام مؤلفش معلوم نیست و با قدری اختلاف همان ترتیب و همان داستان دینوری را تمقیب می کند در این موضوع قدری مفصل تر است. در نسخه خطی که ادوار جورج براون شرح می دهد در صفحات ۱۶۶b الی ۱۶۶b چنین نوشته است: شرح مفصالی درباره بزرگمهر پسر بختگان و و به شاه پوهر موبدان مؤبد و یزدگرد دبیر بد (رئیس کتاب) که با هفتاد دانشمند دیگر بطور دائم در خدمت شاه بودند - چگونه بزرگمهر در ابتدا طرف توجه شاه شد - امثله از گفتار های حکیمانه او در چندین صفحه - ده گفتار جداگانه از سه حکیم سابق الذکر - .

نام حکیم در مروج الذهب مسعودی (وفات تقریباً در سنه ۹۰۶ میلادی = ۳۴۵ هجری) مذکور است. بزرگمهر بختگان در مجلس شور و بحثی که در حضور انوشیروان بعمل آمده بود شرکت کرد. شاه رأی خواست که هم برای بهروزی او سودمند باشد و هم برای بهروزی رعیتش. بزرگمهر در دوازده جمله دستوری که منظور شاه را تأمین مینمود خلاصه کرد و بامر شاه نصایح بزرگمهر را بحروف رزین نوشتند ۲.

یکبار دیگر خسرو از بزرگمهر پرسید کدام يك از پسرانش شایسته تر برای جانشینی او هستند. حکیم جواب داد هر چند فرزندان را نمی شناسم ولی می توانم بگویم سلطنت کسی راست که دارای طبعی بلند باشد و با وجود میل بتهدیب نفس از اختلاط با عامه ناس بشدت گریزان باشد، خیر مردم بخواهد، گذشته داشته باشد و ظالم را جزا دهد. کسی که دارای این صفات باشد سزاوار سلطنت است. صفاتی که بزرگمهر بیان می کند صفات انوشیروان است.

داستان دبیرانی را که پادشاهی ظالم کشته است مسعودی بنحوی حکایت می کند که اختلاف بسیار زیادی با روایات تمالی و فردوسی دارد. مسعودی مینویسد که خسرو پسر ویز بین حکماء ایرانی حکیمی داشت موسوم به بزرگمهر پسر بختگان و این حکیم نفوذ معنوی زیادی در شاه داشت و تمام امور مملکت را اداره می کرد. مسعودی بزرگمهر را چنان معرفی میکند که گوئی از شخصی صحبت است که قبلاً بدو اشاره نرفته است و حال آنکه نام اصلی گواهی میدهد که دو بزرگمهر نام يك شخص واحد است. ازین بحث میتوان چنین نتیجه

۱- ج. براون در Journal of Royal Asiatic Society - مجله

انجمن آسیائی همایونی - سال ۱۹۰۰ صفحه ۲۳۲.

۲- ترجمه و طبع باربیه دو منار Barbier De Meynard مجلد دوم صفحه ۷-۲۰۵.

گرفت که روایت مسعودی - چنانکه در روایات تعالی و فردوسی نیز معلوم است از همان منبعی که روایت مربوط به بزرگمهر در زمان سلطنت خسرو اول نقل گردیده گرفته نشده است . -

شاهی که در این قسمت از کتاب مسعودی بدو اشارت رفته است پادشاهی نیست که دومورخ سابق الذکر به هرمزد چهارم ملقب نموده اند و منظور همان جانشین او یعنی خسرو دوم ملقب به پرویز می باشد . مسعودی بترتیب ذیل داستان را ادامه می دهد :

پرویز پس از سیزده سال سلطنت نسبت باین وزیر بدگمان شد و چون تصور نمود که او بزندقه و شرک متمایل است او را محبوس نمود و بدین مضمون نامه باو نوشت :

« ثمره دانش و بینش تو این شد که سزاوار حبس و مرگ شوی »

بزرگمهر در جواب چنین نوشت :

« وقتی بخت یار بود از ثمره بینش و دانش بهره می بردم اکنون که بخت برگشته است از ثمره صبر و شکیبائی لذت می برم زیرا که اگر از منافع بسیار محروم شده ام از تحمل سختیهای بسیار نیز رهایی یافته ام . »

این جواب باعث خشم شاه شد ، محبوس را احضار نمود امی داد که دهان و بینی او را شکاف دهند . بزرگمهر بگفتن این جواب اکتفا نمود : من درخور مجازات شدیدتری هستم .

شاه از شنیدن این عبارت سخت بر آشفت و گفت : ای دشمن نابکار یزدان این چه گفتاریست ؟

وزیر جواب داد که : من در نظر بزرگان و رعایا تو را با صفاتی معرفی کردم که فاقد آنها بودی و برای اینکه دل رعیت با تو باشد ترا با صفاتی آراستم که از آنها محرومی ، اینک ای زیانکارترین و گناهکارترین شاهان و ای جنایتکارترین سلاطین بدان که اگر برای بدگمانی مرا هلاک سازی پیمان هائی را که بتو داده ام و وابستگی خود را بدین اظهار داشته ام درخواهی شکست . آنوقت کیست که بداد گستری تو اطمینان داشته باشد ، کیست که گفتارت را باور کند یا ترا لایق اطمینان بداند .

پرویز از شدت خشم بیریدن سر او فرمان داد . -

چندین جمله و خطابه و پند راجع بعدالت و انصاف و راجع بمسائل دیگر از بزرگمهر محفوظ نموده اند . پرویز بزودی از هلاکت مستشار و دبیر خود

پشیمان و مغموم شد و «ورهران» پسر «اذرمهان»^۱ را که وزیر دوم و رتبت او بعد از بزرگمهر بود بیارگاه احضار نمود.

او از دیدن جسد بزرگمهر بی نهایت اندوهگین شد و چون دریافت که امید بهی مجال مینماید سخت زبان بملامت پرویز برکشاد. شاه او را بیزبهاکت رساند و جسدش را بدجله انداخت.

در همین کتاب مسعودی (مجلد هفتم صفحه ۱۶۴ و بعد) عبارتی از بزرگمهر منقول است.

«ابن الندیم»^۲ در کتاب الفهرست (که در ۹۸۸ میلادی ۳۷۷ هجری تدوین یافته است) جمله از بزرگمهر در مدح کتب و چندین یادداشت کوچک در باب کتابهایی که بحکیم منسوب است ضبط کرده است. بر کتاب «فالیس الرومی» و Vectius Walens یا Vettius (در کتاب آقای یروفور هر دو کلمه بادو طبع شده در صورتیکه در الفهرست کلمه دومی با ضبط شده است. مترجم) با اسم الزبرج (؟) ۳ ظاهراً بزرگمهر شرح و تفسیری نوشته است. کتاب دیگری با اسم «کتاب مؤبد» مهر آذر کشمش بزرجمهر بن البختگان^۳؛

ابن الندیم مقدمه آنرا ذکر می کند ولی عبارت آن درهم و غیر قابل فهم است. موضوع ظاهراً بحثی است اخلاقی راجع بمشاجره دونفر که یکی برخطا و دیگری برصواب است. بالاخره نام بزرجمهر وابسته بکتاب کلیاک و دمناک میباشد که بعد بشرح آن می پردازیم.

نظام الماک در سیاست نامه (مدون در سنه ۹۳-۱۰۹۲ میلادی ۴۸۵ هجری) بزرگمهر را وزیر خسرو انوشیروان معرفی می کند و از نصایح سیاسی او نمونه می دهد. در قسمتی دیگر از آن کتاب شرح ذیل منقول است:

۱- در نسخه خطی جنرال ریس مجوار بن بجزا در برس بحر اریز نوشته شده است. ظاهراً منظور بحرام بن ... و اسم اذرمهان را چون اسم پلر بحران پنداشته اند (بهاوی و ورهان) ساقط شده است.

۲- طبع فاوکل صفحه ۱۱

۳- البریدج الرومی - ابن القفطی (طبع لی پرت Lippert صفحه ۲۶۱) که قول ابن الندیم را نقل نموده است

۴- ابن القفطی صفحه ۲۱-۳۱۵، بجای کلمه مهراد و حسیس بدون تردید باید مهر اذر جشن خواند. ظاهراً این همان کتابی است که الریحانی تصحیح نموده است. (همان چاپ ۲۰-۱۱۹) (کتاب مهر آذر جشنس (مؤبدان مؤبد؟ یا فرمدار؟) بزرجمهر البختگان که اینطور شروع میشده است:

«انه لم يتنازع الرأي متنازعان (الاول) احدهما مخطی والاخر مصیب» یعنی دونفری که در يك موضوع مباحثه می کنند لابد یکی شان برحق است و دیگری برخطا. مترجم»

۵- طبع شفر صفحه ۱۵۰ و در ترجمه صفحه ۲۲۳.

۶- طبع شفر صفحه ۱۶۳ و در ترجمه صفحه ۲۴۱ و بعد.

بزرگمهر را پرسیدند سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و تو تدبیرگر آن بودی و امروز برای و تدبیر و خرد و دانش تو در جهان نظیری نیست. گفت سبب دو چیز بود یکی آنکه آل ساسان کارهای بزرگ بکارداران خرد و نادان گذاشته بودند و دیگر اهل دانش و خردمندانرا خریداری نکردند و کار با زنان و کودکان گذاشتند و این هر دو را خرد و دانش نباشد و هر آنگاه که کار با زنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد شد. در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (تدوین در سال ۱۲۱۶ میلادی برابر ۶۱۲ هجری) دو بار نام بزرگمهر ذکر شده است اول بعنوان بیان کننده وجه تسمیه کلمه جغرافیائی طبرستان نام او ذکر شده و ثانیاً او را در زمرة حکما و فلاسفة طبرستان نام می برد.

پس از غلبه اعراب بزرگمهر بطبرستان فرار کرد. از او پرسیدند چگونه با داشتن مردی چون تو خاندان ساسانیان منقرض شد بزرگمهر جواب داد که: ساسانیان چون در کارهای بزرگ از مردم خرد استعانت می کردند کار بجائی رسید که رسید.

روزی بحکیم گفتند بیا و راجع بقضا و قدر چیزی بگوی حکیم جواب داد: مرا با چنین مبحثی چکار زیرا جز ظاهر چیزی نمی بینم و از آن دریافتم که حقیقت مکتوم است. مردم نادانرا در نعمت و داناانرا در ذلت می بینم و میدانم که ترتیب و تنظیم امور در اختیار انسانی نیست.

یادداشت مختصری در مجمل التواریخ (تدوین در سنه ۱۱۲۶ میلادی برابر ۵۲۰ هجری) مارا آگاه می سازد که در زمان سلطنت خسرو انوشیروان عده از علماء و اطباء و مؤبدان چون بزرگمهر بختگان و برزویه طبیب که کتاب (کللیک و دمنک) و دستور یونان را آورده است مؤبد نرسه و سیماه برزین مجتمع بودند. نویسنده گمنام این کتاب می نویسد که هر مزدک پسر انوشیروان تمام مردان

۱- طبع شفر صفحه ۱۵۹ و در ترجمه صفحه ۲۳۵ و بعد.

۲- ترجمه «براون» صفحه ۳۲ از مطبوعات اوقاف کتب. (ترجمه عین عبارت براون از بنقرار است: «بزرگمهر وزیر اعظم انوشیروان عادل که درباره او فردوسی حکایات بسیار آورده است. از آنجمله این که پس از آنکه کور شده بود بخواندن خط قادر بود» مترجم)

۳- ترجمه «براون» صفحه ۸۵ و بعد.

۴- قسمت چهارم از جلد اول صفحه ۴۲۱ و ۳۹۸.

۵- روزنبرک در یادداشت های ادبیات پارسی صفحه ۵۳ شماره ۳۲.

۶- در «ژورنال آسیاتیک» (Journal Asiatique) دوره چهارم مجلد اول صفحه

۴۲۲ و ۳۹۸ و بعد.

گزیدهٔ دربار پدرش را که هنوز زنده بودند بیهانه هائی (ناچیز) بکشت و من - جمله ایزدگشسب و ورهران آذرماهان و غیره بهلاکت رسیدند .

در فارس نامه (تدوین در ابتدای قرن دوازدهم میلادی - قرن هفتم هجری) که نویسندهٔ گمنامش را آقایان لوسترانج و ر. ا. نیکلسون (R. A. Nicholson) (G. Le Strange) ابن البلخی تشخیص داده‌اند منقول است که خسرو انوشیروان با دبیران و مستشاران خود باحضور بزرگمهر برای جلوگیری از شورش مزدک کافرا شور می کرد .

بزرگمهر نیز پهلوان دو داستان مختصری است که سعدالدین وراوینی در مرزبان نامه (تدوین در ۱۲۲۲ و ۱۲۱۰ میلادی برابر ۶۲۲ و ۶۰۷ هجری) ذکر نموده که عینا داستان اول و خلاصهٔ داستان دوم نقل میشود .

بزرگمهر بامداد بخدمت خسرو شتافتی و او را گفتی شب خیز باش تا کامروا باشی . خسرو بحکم آنک بمعاشرت و معاشرت درسماع اغانی و اجتماع غوانی شب گذاشته بودی و باماه پیکران تا مطلع آفتاب برناز بالش تنعم سر نهاده از بزورجمهر بسبب این کلمه یارۀ متاثر و متغیر گشتی و این معنی همچون سر - زنتی دانستی . یکروز خسرو چاکران را بفرمود تا بوقت صبحی که دیدهٔ جهان از سیاههٔ ظلمات و سیدۀ نور نیم گشوده باشد و بزورجمهر روی بخدمت نهد متنکر وار بروی زنند و بی آسیبی که رسانند جامهٔ او بستانند . چاکران بحکم فرمان رفتند و آن بازی در پردهٔ تاریکی شب با بزورجمهر نمودند . او بازگشت و جامهٔ دیگر بیوشید چون بحضرت آمد برخلاف اوقات گذشته بیگانه ترک شده بود . خسرو پرسید که موجب دیر آمدن چیست گفت می آمدم دزدان برهن افتادند و جامهٔ من بردند من بترتیب جامهٔ دیگر مشغول شدم . خسرو گفت : نه هر روز نصیحت تو این بود که شب خیز باش تا کامروا باشی پس این آفت بتو هم از شب خیزی رسید . بزرگمهر بر ارتجال جواب داد که شب خیز دزدان بودند که پیش از من برخاستند تا کام ایشان روا شد . خسرو از بداهت گفتار بصواب و حضور جواب او خجل و ازم گشت .

۱ - طبع لوسترانج و نیکولسون صفحهٔ ۸۹ - در سایر قسمتهای این کتاب که نامی از بزرگمهر برده شده (صفحات ۹۱ و ۹۷) ظاهراً سهوی از طرف نویسنده روی داده است . چنانکه در جای دیگری سعی در بیان این اشتباه خواهم نمود نویسنده کلمهٔ وزرگ فرمادار (عنوان وزیر اول ساسانیان) را جای نشین اسم خاص وزرگ مهر کرده است .

۲ - در اصل فرانسه این کتاب آقای پروفیسور کریس تنسن ترجمهٔ خلاصه داستانرا آورده اند ولی مترجم نقل عین عبارات را ترجیح داد .

۳ - مرزبان نامه - از نشریات اوقاف کبیب بوسیله آقای میرزا محمد خان قزوینی صفحهٔ ۹۲ و بعد .

روزی خسرو بایزرجمهر در بستان سرائی خرامید. بر کنار حوضی بتماشای بطن بنشستند که هر يك بسان زورق سیمین بر روی دریای سیماب گذر می کردند... خسرو گوهری گرانبایه در دست داشت که هر وقت بدان بازی کردی... در استغراق آن حالت از دستش در افتاد. بطی بمنقار در گرفت و فرو خورد. بزورجمهر مشاهدت می کرد و پوشیده می داشت تا آن زمان که خسرو از آنجا با خلوت خانه خویش رفت و بزورجمهر با وثاق آمد. خسرو از آن گوهر یاد آورد. و معتمدی فرستاد تا بحد بلوغ در آن موضع طلب کرد و نیافت... بزورجمهر را حاضر کرد و گفت... چاره این کار چیست. بزورجمهر بحکم آنکه خداوند طالع خود را در آن وقت موبل و نحوس کواکب را بنظر عداوت ناظر (یافت) با خود اندیشه کرد که چون آن بط در میان دوهزار بط مشبه است اشارتی بیکی نتوان کرد و اگر مجملا نگویم در شکم بطن است می ترسم... بطن بسیار کشته شوند و چون گوهر نیابند خسرو خشم گیرد و مرا بجهل منسوب کند یا بخیانت. امروز در اندیشه بسر برد و هیچ نگفت چندان که اختر اقبال از وبال بیرون آمد... پس بخدمت خسرو شتافت و گفت... امروز بیرون فر پادشاهی در آئینه فراست خویش چنان بینم که آن گوهر در بطن یکی از بطن است... اگر شهریار بفرماید تا بطی چند را خون بریزند آن گوهر بخونبهای ایشان از روزگار باز توان ستند. بحکم فرمان اولین بط را که سر بریدند... آن گوهر چون يك قطره آب از میان بیرون افتاد. خسرو در آن شکفتی از بزورجمهر پرسید که چرا زودتر نگفتی گفت سعادت طالع را بر سبیل مساعدت نمی دیدم.

حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده (تدوین در سال ۱۳۳۰ میلادی برابر ۷۳۰ هجری) روایت می کند که بزرگمهر حکیم وزیر انوشیروان عادل و اهل مرو بود و قسمتی طولانی از عبارات و کلمات او را نقل می کند.

در نزهة القلوب که تألیف همان نویسنده است؟ «در بین اکابر و عقلاء که از (مرو) برخاسته اند در عهد اکاسره برزویه طیب و بزرجمهر بختگان و بار بدمطرب» بود. بالاخره یازده توضیحات راجع باحوال و زندگانی بزرجمهر در عبارات حکیمانه ای که باونسبت داده شده و در بسیاری از مؤلفین شرقی متفرق است می توان جمع آوری نمود. در «کتاب المحاسن و المساوی» بیهقی (نیمه اول قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری) مذکور است:

۱- چاپ براون (اوقاف کیب سری ۱۴ - اول) صفحه ۷۳ در باب جمل و عبارات بصفحات بعد مراجعه شود.

۲- چاپ لسرنانج صفحه ۱۵۷ ترجمه انگلیسی صفحه ۱۵۴

۳- چاپ شوالی «Schvally» (شهر گیشن ۱۹۰۲) صفحه ۲۰۲. با کتابی بعنوان «المحاسن و الاضداد» که بغلط بجاخط نسبت داده شده چاپ فان و لوتن «van Vloten» صفحه ۷۹ از ترجمه آلمانی رشر صفحه ۶۸ مقابله شود..

چون بزرگمهر را برای قتل می بردند باو گفتند: تو دردم وایسین این دنیا
و در نخستین دم دنیای دیگری سخنی بگویی که ترا بدان یاد کنند گفت چه بگویم
که سخن بسیار است ولی اگر میتوانی کاری نیکو کنی از آن کار دریغ مدار.

از کتاب «افسانه های مفرح» که بسریانی بقلم «برهبروس» ابن العبری
منوفی بسال ۱۲۸۶ میلادی نوشته شده است قسمت ذیل را از روی ترجمه انگلیسی
«م. والیس بوج M·Wallis Budje» نقل می کنیم ۲-

«چون شاه براین بزرگمهر خشم گرفت و او را بدار آویخت دخترش بشنید
بیرون دوید و بی آنکه روی خود بپوشد میان مردان آمد. همین که بیای داری که
پدرش را بر آن آویخته بودند روی خود دربرده پوشید. چون شاه از او سب این
رفتار پرسید جواب داد که او تنها مردی بود که در برابر او از نیوشیدن روی خود
شرمساری داشتم.»

در کتاب الاذکیاء ابن الجوزی (وفات در ۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۶ هجری)
مذکور است:

وقتی خسرو (پرویز) بزرگمهر را کشت خواست دختر او را بحیالۀ نکاح
آورد. دختر بزرگمهر بمعتمدین شاه گفت: «اگر پادشاه شمارا از حزم بهره ای
بود زنی را که هنوز شور انتقام جویش تخفیف نیافته برای هم آغوشیش انتخاب
نمی کرد.» میرخواند و سایر مورخین دوره اخیر فقط گفته های مورخین پیشین را
را که مربوط بزرگمهر بوده است نقل نموده اند.

راجع بکلمات بزرگمهر چندین مجموعه در زبان فارسی موجود است. حاج
خلیفه بکتابی اشاره می کند که شامل سوالات انوشیروان و جوابهای بزرگمهر
است که بامر امیر سامانی نوح بن منصور (۹۹۷-۹۹۶ میلادی برابر ۳۸۶ تا
۳۸۷ هجری) بوسیله وزیر او ابن سینا با اسم ظفرنامه از بهلوی بفارسی ترجمه شده
است. يك کتاب ظفرنامه یافت می شود که شامل کلمات بزرگمهر است و ش. شفر
Ch. Schefer آنرا در مجلد اول کتاب خود موسوم به «قطععات منتخبه فارسی»^۳
طبع نموده و تصور نموده است این همان کتابی است که حاج خلیفه ۶ بآن اشارت نموده است.

۱- افسانه های مفرح یا حکم و بدله های شرقی تألیف ابن العبری ترجمه «والیس
بوج» چاپ لندن ۱۸۹۹ صفحه ۲۴.

۲- در جوامع الحکایات ولوامع الروایات این داستان مسطور است و عین آنرا
مترجم در ضمائم این کتاب نقل نموده است.

۳- ترجمه آلمانی رشر چاپ گالاتا سنه ۱۹۲۵ صفحه ۳۲۷.

۴- چاپ فلوکل مجلد چهارم صفحه ۱۷۵ نمره ۱۰۱۵.

۵- Chrestomatie Persane.

۶- شفر (مقدمه صفحه ۳ وما بعد) تصور می کند که مترجم همان فیلسوف

معروف ابن سینا (اویسن) یا پدر او که در دربار سامانیان خازن بوده است میباشد.

این تصور بگمان من باین دلیل قابل تردید است که ظفر نامه که شفر طبع نموده کتاب حکم و مواعظ است که چنانکه از مقدمه آن مستفاد میشود بزرجمهر بر فرمان خسرو انوشیروان تدوین نموده که پس از پسندیدن فرمان داده است آنرا بزر نویسند. این کتاب ترجمه پندنامک پهلوی نیست بلکه کتابی است اصلاح شده که از مأخذ اصلی چنان دور افتاده است که بزحمت چهار پنج سؤال و جواب آن بایکدیگر تطبیق می کنند. بجای گفت و شنود و مکالمات بهم پیوسته ولی قدری مشوش که در پندنامک یافت می شود ظفر نامه شامل یک سلسله سؤال و جوابهای مجزائی است که دارای هیچ رابطه منطقی نمی باشند. علاوه بر این چنانکه قبلاً دیدیم فردوسی در کتاب شاهنامه قسمتی از پندنامک را نقل نموده که هر چند قطعاً اصلاحاتی در آن شده معهداً با اینکه بزبان شعر است نکات مهم مأخذ اصلی را حتی در ترتیب مواد کاملاً رعایت نموده است.

بطور قطع می توان دانست که مأخذ فردوسی ترجمه عربی پند نامک نبوده و ترجمه فارسی متن پهلوی پندنامک مأخذ مستقیم او بوده است زیرا فردوسی مقداری زیاد لغت و جمله استعمال نموده که از لغات و جمل پندنامک پهلوی است که بصورت کلمات فارسی در آمده اند. در کتاب فردوسی و در کتابی که حاج خلیفه بدان اشاره می کند گفتگو از سؤالاتی است که انوشیروان می کند و جواب هائی که بزرجمهر می دهد ولی در ظفر نامه که شفر انتشار داده است، برخلاف آن دو بزرجمهر شاگردی است که از استاد و مربی خود که نامی از آن نمی برد استقادت می کرده و او جواب می گفته است.

بنا برین باید باور نمود که فردوسی که شاهکار خود را (تقریباً بین سنه ۹۹۵ و ۹۹۹ میلادی برابر ۳۸۵ تا ۳۸۹ هجری) در ممالکی که در تاسط سامانیان بوده فراهم می آورده است، برای تهیه این فصل منبعش ترجمه فارسی ای بوده است که در آن زمان بامر امیر سامانی بوسیله ابن سینا (قطع نظر از آنکه دارنده این اسم بزرگ را بشناسیم) ترجمه شده است.

با این مقدمه ظفر نامه که شفر طبع نموده نباید از ابن سینا باشد و باید عبارت از افکار تازه باشد که باخاطرات مبهمی که از نسخه اصلی باقی مانده بوده تالیف داده باشند.

هر چند پندنامک پهلوی را می توان باسانی در اشعار فردوسی شناخت معهداً چنانکه ملاحظه نمودیم پندنامک دچار تغییرات و اصلاحاتی شده است که جالب دقت می باشند. جزئیاتی که با اصول مذهب مزدک رابطه داشته از بین رفته و بجای کلیه مطالبی که در پندنامک اختصاص بمذهب زرتشت داشته افکار زاهدانه که مربوط باساس یک مذهبی نیست و جنبه کلی دارد دیده میشود.

جاودان خرد ابوعلی احمد بن محمد مسکویه (وفات در سنه ۳۰۳ میلادی برابر ۴۲۱ هجری) دارای چندین گفتار از بزرجمهر است که در آن بازیندنامک شناخته می‌شود و در آن چندین شرح و تفصیل از اصل بهلوی آن یافت می‌شود که از نظر فردوسی ساقط شده است ۱.

مجموعه کلمات بزرجمهر که در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی^۲ موجود است جز نقل ظفرنامه غیر اصلی با تغییرات و تصرفات چیزی نیست.

نصایح سیاسی که در پندنامک دیده میشود خیالی کلی و غیر مفهوم می‌باشند. در کتاب فردوسی بزرجمهر بمناسبت بیاناتی که در بزمهای هفت گانه می‌کند در مورد نصایح سیاسی قدری مفصل تر است. در بزم چهارم مخصوصاً میگوید که طرز رفتار يك پادشاه کامل دلخواه چگونه باید باشد^۳. بدیهی است که در این باب فردوسی با آزادی زیاد تری همان منبعی را که از آن مسعودی^۴ دوازده دستور بزرجمهر را نقل نموده تعقیب کرده است. طبیعی است که تدبیر سیاسی بزرجمهر است که مورد توجه نظام - المانک که مردی سیاسی بوده واقع گردیده است ۵.

علاوه بر این در ادبیات عرب و ایران مخصوصاً در کتب ادب بسیار از کلمات منتخب که به بزرجمهر منتسب است بطور متفرق و پراکنده یافت میشود مثلاً در مختصر کتاب البلدان ابن الفقیه چاپ دخویه صفحه اول سطر ۷ و ما بعد و بیهقی چاپ کاکته صفحه ۲ سطر ۵ و صفحه ۱۳۱ سطر ۱۵ (این مطلب در المحاسن والاضداد منسوب به جاحظ در چاپ لیدن صفحه ۳۹ نیز هست و جمله ایست که از پندنامک « گنج شایگان فقره ۹۱ » گرفته شده است) و صفحه ۳۷۲ سطر ۱۱ (این مطلب بلز در المحاسن والاضداد صفحه ۱۷۳ موجود است : کسی که خدا را می‌شناسد از او امر او سر نمی‌یچند - نقل

۱ - مراجعه با ابتدای « گنج شایگان » پشوتن سانجان به صفحه ده و بعد بشود و بیاد داشت انه « Ethé » در « اساس فقه اللغة ایرانی » صفحه ۶۳ نیز مراجعه شود .
۲ - به صفحه ۱۴ همین کتاب مراجعه شود . این قسمت از تاریخ گزیده در مجموعه قطعات ادبی زالمان وشو کوفسکی (صرف ونحو فارسی صفحه ۹ و ۸) طبع شده است .

۳ - چاپ موهل مجلد ششم صفحه ۲۷۴ و بعد

۴ - به صفحه ۹ همین کتاب مراجعه شود .

۵ - به صفحه ۱۱ همین کتاب مراجعه شود .

جمهر» مقایسه شود با شعر فردوسی بزم اول چاپ موهل جلد

(۱۱۲)

خسرو دادگر نه بیچید باید باندیشه سر «

سطر ۱۲ و صفحه ۵۰۸ سطر ۹ -

تان باب اول حکایت ۳۲ و ۳۹ - حکایات سعدی محتمل است
خود شاعر باشد. در فصل دوم از کتاب « افسانه های مفرح »
Bar که قبلا بدان اشاره رفت دارای يك رشته کلمات حکیمانه
ساب داده اند.

زیر اعظم خسرو اول دارای شخصیت و وجود تاریخی است یا نه؟
قی است این است که در هیچ يك از منابع عصر او یا مأخذی که
شود ذکر از او نیست. اهالی بوزنطیا (روم شرقی) -
میچ يك و زرگن مهر نامی را نمی شناسند و اهالی شامات نیز
قصص شامی مربوط به بزرجمهر نیز که بوسیله ابن العبری که
واده های یهودی می باشد بمارسیده از منابع عرب اخذ شده است.
م می شود که در خدای نامه «خودای یا خوتای نامک» که تاریخ
بوده و در زمان یرد کرد سوم تدوین شده و مأخذ اصلی روایات
راجع بتاریخ قدیم ایران می باشد نیز ذکر از بزرجمهر نشده
نه در طبری مذکور است و نه در تاریخ ابن بطریق Eutychius
نه در تجارب الامم و نه در سنی ماوک الارض حمزّه اصفهانی -
بین مذکور روایات عربی خدای نامه را با اندک تصرف تعقیب
ه در نوشتهجات سائر مؤلفین قدیم دیده میشود آقدر بایگدیگر
و واضح می شود که منقولات آنها از منبع واحد نیست . دینوری
نه و « نهایه الارب » که کلیه نکات مهم دینوری را نقل نموده و
ثباتی را که از جا های دیگر گرد آورده علاوه نموده است
ی راجع بحکیم می باشد ولی ما فعلا چیز توضیحات بسیار
« در خصوص نهایه الارب داده است چیزی در دست نداریم .
ال و زندگانی حکیم را ما بیشتر به تعالی و فردوسی مدیون
فین مزبور خدای نامه یهلوی را که مقداری زیاد قصص و روایات
از اندرزها بر آن علاوه شده بوده است مأخذ قرار داده اند
لب بسیار دیگری که از همان نوع مأخذ اقتباس کرده بوده
هائی که مأخذ مشترک تعالی و فردوسی راجع به بزرجمهر قرار

گرفته هنوز موجود است و آن کتاب پهلوی بازی شطرنج میباشد .
داستان خواب خسرو انوشیروان که از طرف بزرجمهر تعبیر شده ظاهراً
ماخص داستان دیگری بوده است . علاوه بر این فردوسی از ترجمه فارسی يك کتاب
دیگر پهلوی که در دسترس ماست استفاده نموده و آن کتاب پند نامهک است .
چنین می نماید که يك کتاب اندرز دیگری موجود بوده که در آن از تدبیر و سیاست
بزرجمهر بحث می شده و مورد استفاده فردوسی و مسعودی قرار گرفته است .

از آنچه بیان شد چنین مستفاد می گردد که داستان مربوط به بزرجمهر
دارای وحدت شکل نیست . يك سند پهلوی که شامل تمام زندگی و فعالیت او
بعنوان مجتهد اخلاق و سیاست باشد هیچوقت وجود نداشته است .

هر چند بر طبق روایات بزرجمهر وزیر اعظم خسرو بوده است معیناً هیچ
سندی که بتواند باعث اشتهار او بعنوان یک نفر سیاستمدار فعال واقع گردد ضبط نشده است .
راجع به پایان زندگانی بزرجمهر دو روایت موجود است که تأیید یکی
از آن ها باعث بطلان آن دیگری است .

اولاً بزرجمهر بامریکی از جانشینان خسرو اول (قول مسعودی و بیهقی و ابن
العبری و ابن الجوزی) بقتل رسیده است .
ثانیاً بزرجمهر پس از انتراض ساسانیان حیات داشته است (قول نظام الملک
و ابن اسفندیار) .

روایت ثانوی حتماً بعد از ساسانیان است و برای اینکه افکار خود را
بعد از تسلط اعراب بیان کنند عال آن بدبختی را از زبان مردی مشهور خواسته اند
نقل کنند و بدون تأمل به بزرجمهر عمری در حدود صد سال یا بیشتر داده اند .
روایت اول از این دو روایت مبتنی بر اساس غیر مهمی است . قبلاً دانستیم که
بنا بر قول تعالی هر مزد چهارم در ضمن هلاکت بزرگان فرمان بکشتن یکی از
ایشان موسوم به برزهر داد . در فردوسی نام این مرد یکمرتبه برزهر است
و یکبار دیگر سیماه برزنی . مسعودی تنها کسی است که او را بزرجمهر نام نهاده است
ولی او داستان سقوط این وزیر را در زمان خسرو دوم چنان نقل می کند که
گوئی این آن بزرجمهری نیست که داستان او را در زمان خسرو اول روایت
نموده است در صورتیکه او نیز دارای همان نام خانوادگی می باشد . اگر مطابق
روایت اصلی هر مزد چهارم یا خسرو دوم مستشار و مدبر خسرو اول را بهلاکت
رسانده باشد نباید قسمت نهایی حیات این مرد معروف را جدا کنند و بردستان
مرد غیر معروفی بیفزایند . این عمل برخلاف ترتیب داستان نویسی و افسانه سازی
است . اما بفرض اینکه روایات فردوسی و تعالی روایت اصلی باشد مسائل آسان تر
بیان خواهد شد .

مستشار بزرگی را که هر مزد (که بنا بر روایات مشرقی بدگمان و

بدخواه بزرگان بوده) بقتل رساند سیماء برزنی یا (سیماء) برزهمر بوده است .
این هم در کتاب مسعودی بزرجمهر شده و با این ترتیب تقصیه که در تاریخ زندگانی
حکیم موجود بوده برطرف شده است .

سپس تفصیلات دیگری را بتدریج هر کس بر شرح زندگانی حکیم
علاوه نموده است : از قبیل کلماتی که حکیم قبل از هلاکتش بیان نموده . طرز
رفتار دختر حکیم بعد از مرگ پدرش و بالاخره میل شاه بلزدواج با آن دختر
و جواب او .

بادر نظر گرفتن تمام این نکات باین نتیجه میرسیم که منابع مفقودی که قدیم
ترین روایات موجوده مربوط بتاریخ بزرجمهر باها متکی است راجع بقسمت آخر
حیات و مرگ حکیم چیزی نداشته اند .

آنچه راجع به احوال و تاریخ زندگانی حکیم باقی مانده عبارت از سه چیز است :
اولا خسرو اول در تمام ایران زمین در تجسس دانشمندی است که قادر
به تعبیر خواب او باشد . بزرجمهر که هنوز جوانی خرد سال است تعبیر خواب
را دانسته و بحضور شاه می رود و اظهار میدارد که باید کلیه زنهای حرم او برهنه
شده و از مقابل او بگذرند . در بین زنهای مردی که لباس زنان می پوشیده و با
یکی از زنهای شاه رابطه داشته است پیدا می شود . شاه بر هوش بزرجمهر
آفرین می گوید و او را محرم خود میکند .

ثانیاً پادشاه هند که خراج گزار خسرو بوده است بکدستگاه بازی شطرنج
برای او میفرستد و می گوید اگر دانشمندان خسرو قادر به بیان قواعد این بازی
نشوند او از پرداخت خراج معاف می شود و خسرو باید خراج گزار او گردد .
بزرجمهر بازی شطرنج را بیان و بازی نرد را اختراع می کند و برای پادشاه
هند می فرستد و دانشمندان آن سر زمین قادر بیان آن نمیشوند .

ثالثاً خسرو بدون دلیل موجه نسبت ببزرجمهر خشم می آورد او را
حبس می کند و با او بد رفتاری می کند . پادشاه روم صندوقی برای خسرو
می فرستد و می گوید اگر از محتویات آن آگاهی نیابد از خراجی که باو تحمیل
شده بود باید صرف نظر گردد . چون کسی قادر بفهم معما نشد بزرجمهر را از
حبس خارج ساختند و او محتوی صندوق را از روی فراستی که در پیش بینی و
حدس مسائل داشت بیان کرد و باز مورد عنایت شاه قرار گرفت .

افسانه بودن این سه موضوع محل تردید نیست . قبلاً دیدیم که داستان
بازی شطرنج از « رومان » افسانه کسوجک پهلوی که فقط حاوی همین داستان

(۱) از داستان کفشگر جاه طلبی که فقط بزرجمهر وظیفه رابط را در آن

عهده دار بوده و فردوسی نقل کرده است چشم می پوشیم زیرا در این مورد چون
راوی احتیاج یکی از محارم شاه داشته است تا داستان را بسازد بزرجمهر توسل جسته است .

می باشد نقل شده است. « دوداستان دیگر که در بین سایر افسانه ها در روایات تحاللی و فردوسی متفرق و پراکنده است گواهی می دهد که آنها را از منابع مشخص و معینی روایت کرده اند. هر يك از مباحث مربوط بزندگانی بزرجمهر موضوع يك كتاب عامیانه جداگانه شده است.

موضوع تعبیر خواب و معاینه زنان حرم در مشرق سابقه دیرد و در یکی از داستانهای عامیانه مصری نیز یافت میشود. قسمت دوم و سوم نیز از روی يك کرده و طرح ساخته شده است. حکیم با حل معما شاه را از حیرت در می آورد (موضوع پرداخت خراج). در قسمت سوم يك موضوع دیگر علاوه شده و آن از این قرار است:

حکیم که به بی سببی محبوس شده بود آزاد می شود زیرا فقط او قادر بفهم معما بوده است. این نوع تالیفات داستان سرائی هزاران سال است که در مشرق نزدیک رایج است. اولین کسی که متوجه گردیده که این افسانه بزرجمهر با افسانه حکیم احیقر (احیقر؟) (که بعضی از قسمتهای آن بخط آرامی نوشته شده و در بین « پایروس » های جزیره فیله در نیل « Elephantine » مربوط بقرن پنجم قبل از میلاد پیدا شده و در روایات ارمنی و سریانی و اسلاو و عربی (الف لیلة و لیلة) یافت می شود) شباهت دارد آقای تئودور نولدکه^۲ بود. احیقر وزیر سلاطین آشوری سنخریب یا سنخریب و آسار هادون در نتیجه تحریکات برادرزاده اش موسوم به نادان بمرگ محکوم شد ولی کسی که مأمور اجرای حکم بود محکوم را پنهان نمود تا اینکه پادشاه مصر کاری که ظاهری مشکل داشت باو رجوع نمود و گفت اگر قادر با اجرای آن نشود از او خراج خواهد خواست. چون در دادن جواب متحیر بود احیقر با فراستی که داشت معما را حل کرد و مورد محبت شاه واقع شد.

حوادث مختلفی که در این داستان پیش می آید بر اوی مجال می دهد که يك رشته عبارات از زبان احیقر نقل کند. در قدیم ترین منابع تاریخی بزرجمهر آنچه راجع بحیات این حکیم گفته شده عبارت از روایت قصه ها و افسانه هائی است که در هر زمانی رایج است و بعضی از آنها بيك نوع اشخاصی که افسانه سازان در مشرق بوجود می آورند نسبت داده شده است. قصه پرداز دانشمندی را بمیان می آورد و او را دچار انواع مصائب و محن می سازد تا بهانه ای برای بیان عبارات و نصایح اخلاقی داشته باشد. بزرجمهر نیز در نظر ما خود را چون آن قبیل اشخاص ادبی معرفی می کند و می توان چنین دانست که قسمتی از کلمات حکیمانه منسوب باو در حد اقل بصحت همان شرح حالی است که روایات برای او محفوظ

۱ - دولاك - یادداشتهای هیئت حفاران فرانسوی در سنه ۱۸۸۹ نمرة ۴

۲ - تحقیقات در باره داستان احیقر - در شرکت علمی همابونی شهر

کوتین کن چاپ ۱۹۱۳ صفحه ۲۷ یادداشت اول.

نموده اند . پس از دقت در این موارد جز نام چیزی از بزرجمهر باقی نماند . اینک در آخرین فرصت سؤال می‌کنیم در زمان خسرو اول آیا کسی وجود داشته است که دارای این صفات ممتازه معنوی و اخلاقی باشد و کسی بوده است که گذشته از جنبه سیاسی و وزارت دوست شاه و در زمره یکی از مجارم او باشد و در بعضی از محافل چنان نفوذی داشته باشد که مقداری از داستان های قدیم با اسم او به پیوندد ؟

طرح سؤال باین ترتیب معلوم می‌دارد که امکان این تصور چه صورتی خواهد داشت .

يك شخص تاریخی وجود داشته که مورد اطمینان خسرو اول بوده است . او عالم معروف زمان خود بوده و يك کتاب ادبی که شاهد دانش و فلسفه صاحبش می‌باشد از او باقی مانده است . نام او برزویه بوده است . برزویه نامی است که از روی محبت مصغر شده و جزء اول آن برز است که بمعنی « بالا و بلند » میباشد جزء دوم این اسم که « وه یاویه » جانشین آن شده چیست ؟ بیش از چهار یا پنج نام ساسانی نمی‌دانیم که از برز تشکیل شده باشد و این اسامی چنان کمیابند که هیچ يك بیش از یکبار در تاریخ ذکر نشده است . فقط يك اسم از این ترکیب بسیار متداول و معمول است و آن برزمهر^۱ می‌باشد .

چون نامهایی که از روی مهربانی و محبت مصغر شده‌اند لابد بیشتر اسامی متداول بوده‌اند تمام حدس بر این می‌رود که او برزمهر نام داشته است . بهمین مناسبت یوستی معتقد است که اسم برزویه نیز مخفف برزمهر است .^۲ این برزویه طبیب معروفی بوده ولی شهرت نامش مخصوصاً بترجمه یهاوی کتاب سانسکریت موسوم به پنچتنتره دانسته است که مجموعه ایست از تخصص معروف راجع به تهذیب اخلاق . ترجمه آن دارای عنوان کلیک و دمناک بوده است فردوسی در باره برزویه می‌گوید :

زهر دانشی داشتی بهره‌ای بهره‌ای در جهان شهره‌ای

يك افسانه قشنگی تعالبی و فردوسی نقل کرده اند : برزویه چون شنید که می‌گویند در هندوستان گیاهی است که بمردگان روان می‌بخشد مصمم شد بهند سفر کند تا این گیاه عجیب را بدست آورد . خسرو از نیت برزویه خوشوقت شد و با ویاوری نمود و نامه نیز بشاه هند نوشت . ولی با وجود جستجوی زیاد برزویه قادر بیافتن آن گیاه نشد تا اینکه بایر مردی دنیا دیده و مجرب آشنا شد و بیرمرد باو گفت که فکر گیاه روان بخش جز اشاره چیزی نیست و گیاهی که بمردگان جان می‌بخشد مجموعه نصاب و اندرز هائی است که در کتاب کلیک و دمناک گرد آمده و در خزانه پادشاه موجود می‌باشد .

۱ - یوستی در کتاب «نامهای ایرانی» صفحه ۷۴

۲ - « » « » « » « »

برزویه از شاه هند اجازه دیدن این کتاب را گرفت باین شرط که آنرا فقط در حضور شاه بخواند و از آن استنساخ نکند. بنابراین برزویه هرروز در حضور شاه قسمتی از این کتاب را میخواند و آنچه را که خوانده بود از بر میکرد و وقتی بخانه باز میگشت آنرا مینوشت وقتی که بایران باز آمد خسرو باو امر داد کتابی را که آورده است بپهلوی ترجمه کند. بدون تردید يك جزء حقیقت در این افسانه یافت میشود. در مقدمه جالب توجه کلیك و دمك که آنرا ابن المقفع عربی آورده است برزویه میگوید که این مسافرت را مخصوصاً بهند کردم و سلاطین هند را دیدم در آنجا موادی از کلیك و از چند کتاب دیگر برداشتم؟ در این مقدمه برزویه خود را پیرو هندیان معرفی میکند و نه فقط در آن نفوذ ادبیات بودائی آشکارا میشود بلکه مؤلف باصول علمی طب هندی نیز اشاره میکند. محتمل است در موقع اقامتش در هندوستان برزویه زبان سانسکریت را تا حدی فرا گرفته باشد که بتواند بچنترا را بفهمد و بزبان مادری خود در آورد.

اینک موقع است بتحقیق و مطالعه در مطالبی بپردازیم که هویت بزجمهر افسانه‌ای ۴ را با هویت برزویه تاریخی میتوانند با درستی و صحت منطبق سازند. بزجمهر نیز مثل برزویه سفری در هندوستان نموده است. این دو اسم با جریان نفوذ هند که در زمان سلطنت خسرو اول محسوس بوده است توأم میباشد. ابن الندیم در فهرست؛ چنین مینویسد: «اما راجع بکتاب (کلیك و دمك) آراء مختلف است. گفته شده است که هندیان آنرا ساخته اند و این معنی از دیباچه کتاب نیز مفهوم میباشد. بعضی گویند سلاطین اشکانی آنرا ساخته و هندیان بخطا آنرا بخود نسبت میدهند. عده‌ای نیز مدعی هستند که یارسیان آنرا نوشته اند و هندیان بیجهت آنرا بخود منسوب کرده اند. قومی گفته اند که بعضی از اجزاء آنرا بزجمهر حکیم ساخته است.»

بنابر عقیده عالمی ۵ و فردوسی بزجمهر کتاب «کلیك» را که برزویه از هندوستان آورده است بپهلوی ترجمه کرده و دیباچه مبنی بر شرح حال برزویه

۱ - مقدمه برزویه بر کتاب کلیك و دمنه - ترجمه و اصلاح آقای نولد که - در صفحه ۱۲ از کتاب «اسناد مجمع علمی اشتراسبورگ» سال ۱۹۱۲ صفحه ۱۴
۲ - از کتاب فوق.

۳ - من اهمیتی بروایتی که حمدالله مستوفی نموده و برزویه یا بزجمهر را اهل مرو میدانند نمی‌دهم. چیز عجیبی نیست اگر دو مرد معروف و مناصر هر دو در يك شهر متولد شده باشند. بموجب روایتی دیگر (اصطخری در سلسله جغرافیون عرب صفحه ۲۶۲) برزویه در ناحیه ابرشهر (نیشابور) متولد شده است.

۴ - صفحه ۳۰ و بعد.

۵ - غرر ملوك چاپ زوتنبرگ صفحه ۶۳۳

بر آن علاوه کرده است. ولی در این دیباچه برزویه افعال هسند برزویه همه بصیغه متکلم وحده است.

در ترجمه عربی «کلیک» که ابن المقفع نموده دیباچه آن بامختصر تغییراتی که مترجم داده در آن دیباچه برزویه اشاره بتحصیلات طبی و مشاهداتی می کند که موید آشنائی او بعلوم می باشد.

نوشتن شرح حال شخصی در ادبیات قدیم و در ادبیات پهلوی بسیار کمیاب است و تنها نمونه که می دانم همان پندنامک بزرجمهر است. ما در این کتاب می بینیم عبارات و کلماتی از زبان بزرجمهر گفته شده که شباهت بسیار زیادی با بعضی از قسمتهای مقدمه کلیک برزویه که ابن المقفع ترجمه نموده است دارد.

دیباچه برزویه ... از رنجانیدن جانوران و کشتن مردان و کبر و خشم و خیانت و دزدی احتراز نمودم و از هوای زنان اعراض کلی کردم و زبانرا از دروغ و سخنانی که از او مضرتی تولد کند چون فحش و بهتان و غیبت و سخربه بسته گردانیدم و از ایذاء مردمان و دوستی دنیا و جادویی و دیگر منکرات پرهیز واجب دیدم و تمنی رنج غیر از دل دور انداختم و در معنی بعث و قیامت و ثواب و عتاب برسبیل افترا هیچ چیز نگفتم و از آن ببریدم و به نیکان پیوستم و رفیق خویش صلاح و عفاف را شناختم که هیچ یار و قرین چون صلاح نیست. پس از خواندن مستخرجات پند نامک و مستخرجات دیباچه کلیک که بعداً نوشته میشوند باسانی شباهتهای دیگری نیز مشاهده خواهد شد.

اما راجع بکتاب پهلوی دیگر که بزرجمهر موضوع آن می باشد - کتاب بازی شطرنج - باز يك تماسی با کلیک پدیدار است که از این قرار می باشد. پادشاه هندی که بازی شطرنج را برای پادشاه ایران فرستاد و باین ترتیب وسیله پیدا شد که بزرجمهر هوش و ذکاوتش را ابراز دارد موسوم به دیوسرم میباشد. در کلیک نیز برای دیوسرم (داب سلم در ترجمه ابن المقفع و دیوسرمان در اصل سانسکریت و دابشلم در ترجمه فارسی) پادشاه هندوستان است که بیدپای حکیم مجموعه از قصص و حکایات را گرد آورده است.

این مقدمات مرا بر این می دارد که گمان کنم بزرجمهر - این حکیم مرموز همان برزویه است که طیب خسرو اول بوده و نام بزرجمهر یعنی « [حمایت شده] مهر بزرگ » تحریف بزرجمهر است (که معنایش این است « [حمایت شده] مهر بانده » که اسم کامل برزویه میباشد.

این تغییر شکل نام بزرجمهر نباید در خط پهلوی آمده باشد زیرا در پهلوی اولین اجزاء این دو اسم برز و وزرگ شباهتی ابتدائی یکدیگر ندارند. ولی در طرز نوشتن حرف عربی (بزرجمهر = بزرجمهر) این تغییر شکل متحمل است واقع شده باشد. منظور این است که این تصحیف چندی بعد از غلبه اعراب یعنی در همان اوانی که شروع شد روایات قدیم ادورده سانسریان را بزبان عربی نقل کنند واقع شده است.

در این صورت دو ماخذ بهلوی ما پند نامک و کتاب بازی شطرنج بایستی دیرتر تدوین شده باشند یا لا اقل آنها را چندی بعد نوشته باشند و مؤلف یا نویسنده آنها هم معرب بزرجمهر را بشکل بهلوی وزرک مهر ساخته باشد .

با مطالعه در قسمتی دیگر از دیباچه بندنامک که بزرجمهر در آن اشاره ذیل را نموده است می توان ثابت کرد که پند نامک - بشکل فعلی - کتابی است که مبدأ آن زیاد کهنه نیست .

« در مدت سیصد سال خاندانی تباه شد و نامش فراموش شد که کسی یادی هم از آن نمی کند و معابد مغان در هم ربخت و بنا یا کی آلوده شد . »

بدیهی است که این کلمات پس از غلبه مسلمین بر ایران نوشته شده است. بر طبق این جمله ما می توانیم تاریخ انشاء آنرا بسه قرن بعد از سلطنت خسرو اول یعنی در اواسط قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) تعیین کنیم .

این درست همان موقع بحبوحه تدوین کتب بهلوی است بدست علماء دین زرتشت از روی بقایای ادبیات مذهبی عهد ساسانیان گمان می کنم بنا بر مطالبی که گفته شد می توان با قدری احتمال بسط و توسعه داستان بزرجمهر را به ترتیب ذیل خلاصه نمود .

در موقع سلطنت خسرو اول ایران در تحت نفوذ ادبیات و تمدن هندوستان قرار گرفت . یکی از اولین محرکین جریان این نفوذ برزویه طبیب بود که برای مطالعه در حرفت و شغل خویش به هندوستان رفت و کتاب پنچنتترا را با اسم کللیک و دمنگ به بهلوی آورد و مقدمه بر آن نوشت مشتمل بر ترجمه حال خویش که در آن فلسفه بشری متمایل بزهد و ریاضت راعرضه کرد که هر چند باطناً با مذهب زرتشت مخالف است ولی چون با مذهب قدریان که نتیجه زروانیت رسمی است آمیخته بود ذوق و فکر مفکرین ایران قدیم را جلب نمود .

برزویه مورد عنایت خسرو اول بدین جهت واقع شده بود که پادشاه کمتر از روحانیان زرتشتی تعصب داشت و بافکار فلسفی یونانیان و هندیان علاقه مند بود. کتاب کللیک معروف گشت و بزودی در طبقات فاضل ایران قدیم شناخته شد و چنان باعث شهرت مترجم آن گردید که نسلهای بعد نام او را بدیباچه یک کتاب دیگر هندی - بازی شطرنج به پیوستند. کلمات و عبارات حکیمانه ای از برز مهر - نام اصلی برزویه - نقل نمودند و جملاتی بر از اندرز و پند باو نسبت دادند که شخص او هرگز آن جملها را ادا نکرده است. بعدها افسانهها و داستانهای مختلفی که بحکماء دیگر مرتبط بود با اسم برز مهر پیوسته شد . با این ترتیب در طول چند قرن راجع به برز مهر افسانههایی ساخته شد که حتی موضوع کتابهای کوچک افسانههای عرب واقع گردید . - در نتیجه قرائت غلط رسم الخط عربی بهاونا داستانها و گوینده جماله های حکیمانه « بزرجمهر » نامیده شده

۱ - بکتاب « تحقیقات در باره مذهب زرتشت و ایران قدیم » که مؤلف نوشته

است مراجعه شود . صفحه ۵۰ و ما بعد .

است ولی چون نام مترجم بهلوی کللیک همواره بشکل مصغراً برزویه ضبط شده بالاخره چنین گمان میکنند که برزویه و بزرجمهر دو شخص مختلف و معاصر هستند که هر دو نیز در يك شهر تولد یافته‌اند. - معهذا آثار هویت و شخصیت اصلی آنها باقی است: میگویند بزرجمهر پاره‌ای از قسمتهای کللیک را تدوین نموده یا بیشتر آنکه برزویه آنرا از هندوستان آورده و بزرجمهر آنرا ترجمه کرده و مقدمه بر آن نوشته است. (در آن مقدمه برزویه بصیغه متکلم وحده افعال را صرف میکند. ۱) بالاخره داستان جستجوی گیاه روان بخش و کشف کتاب کللیک با اسم برزویه متصل شده در صورتیکه تمام افسانه‌ها و عبارات حکمتی با اسم بزرجمهر پیوسته شده است. بر طبق نمونه داستان اخیقر که روایت آن در تهیه افسانه بزرجمهر دخیل بوده بزرجمهر را وزیر اعظم پادشاه بزرگ قلمداد نموده و باین مناسبت کلمات و پندهای مربوط بمملکتداری را باو نسبت داده‌اند.

در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری که روحانیان زرتشتی سعی در احیاء ادبیات مذهبی بزبان بهلوی که در آنوقت جزء السنه مرده بشمار میرفت مینمودند اسم معمول حکیم را گرفته و آنرا بترکیب بهلوی (وزرگمهر) درآوردند و با- تفصیلات مقدمه کللیک کتابی بسبک اندرزهای زرتشتی تألیف نمودند که در آن چند عبارت که فاسفه بشری و وارستگی برزویه را افشا میکند با مطالب حکمتی و الهی تلفیق نمودند بطوری که از آن این پندنامک را که يك کتاب اساسی برای حاجت مؤمنین است ساختند.

ظاهراً در حدود همان موقع است که داستان بازی شطرنج بزبان بهلوی نوشته شده است.

در اواخر قرن دهم میلادی (قرن چهارم) پندنامک با اصلاحات و الحاقات لازمه برای موافق کردن آن باذوق و فکر عامه مسامین بفارسی ترجمه شد و این همان ترجمه ایست که فردوسی آنرا در شاهنامه [شعر] آورده است. ظفر نامه فارسی که امروز وجود دارد نیز همان ترجمه است که با تعبیرات بیشتری آمیخته شده است. افسانه‌های مربوط ببزرجمهر در ترجمه عربی خدای نامک که منبع اصلی آثار تعالی و فردوسی بوده نیز داخل شده بودند.

بالاخره هویت سیاه برزین یا [سیماه] بزرمهر با هویت بزرجمهر توأم شده و با انتساب قتل برزین به بزرمهر تقیصه ای را که در ترجمه حال او موجود بوده باین ترتیب رفع نموده‌اند.

چون لااقل دو یاسه نهر از بزرگان بامر هر مزد چهارم بقتل رسیده‌اند - مطابق جامع ترین روایات که روایت فردوسی میباشد - باید دانست سومین این رجال

۱ - با کتاب و . شوون شرح کتابهای عربی مجلد دوم صفحه ۸۴ راجع به « کللیک » فصل چهارم مربوط به برزویه طبیب نگارش بزرجمهر پسر بختگان مقابله شود.

تاریخی اسیماه برزین یا برزمهر برزویه طبیب (برزمهر) است که بقتل رسیده یانه .
تصور میکنم این احتمال خیلی ضعیف و سست است و دو دلیل مؤید این
تصور می باشد :

اولا خیلی عجیب است اگر نام یکنفر را بدوشکل مصغر مختلف ضبط کنند
یعنی برزویه و برزین .

ثانیاً از روایاتی که پایه و اصل منابع ما میباشند چنین برمیآید که شهیدان
ظالم و تعدی هرمزد از نجباء عالی ترین طبقات الناس بوده اند ولی هیچ دلیلی نیست
که ثابت کند برزویه طبیب - هر چند از خانواده خوبی هم باشد - بطبقه مزبور تعلق
داشته باشد خاصه که تا زمان خسرو دوم عروج باین طبقه کاری بسیار مشکل بوده است .
بعدها افسانه ها و حکایات و قصص جدیدی بافسانه های پیشماری که درباره
بزرجمهر موجود بوده علاوه شده است . تعجب این است که داستان رشته جواهری که
مرغی بلعید و مطابق روایت شاهنامه باعث خشم خسرو و انوشیروان بر بزرجمهر واقع
گردید باطرز دیگری در یکی از دو افسانه ای که مربوط ببزرجمهر در مرزبان نامه
یافت میشود نقل گردیده است .

۱- ایزد گشسب یا یزد گشسب وزیر هرمزد -- بر طبق داستان پهلوی ورهران
چوبین - کشته شده است اما نه بدست هرمزد بلکه یکی از همراهان خاص او در جنگ
اورا بقتل رساند (در دیناوری و نهایت الارب و باعمی منقول است که یسرعمویش
اورا کشت) این یکی از بزرگترین رجال است که پرو کویپوس « Procope » و مناندروس
« Minandre » اسمش را ایسندگوسنس ، یسندگوسنت ضبط نموده اند (پوستی در کتاب
اسامی ایرانی صفحه ۱۴۹) و رهران اذرمهان محتمل است همان ورهران اذر
اذرمهان باشد که نام و تصویر او برنگینی نقر شده است . (موردتومان در مجله
انجمن تحقیقات شرقی سال سی و یکم صفحه ۵۹۴ نمره ۳۰) Z. D. M. G.

نصیب

مستخرج از مقدمه کماله و دمنه که برزویه به بهلوی نوشته و ابن المقفع آنرا
بعربی آورده است :

چنین گوید برزویه طبیب مقدم اطباء پارس که پدر من از لشکریان ۱ بود و
مادر از خاندان علماء دین زردشت و اول نعمتی که خدای تعالی ۲ بر من تازه گردانید
دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و
بمزیت تربیت و ترشیح مخصوص شدم و چون سال عمر من بهفت رسید مرا بمؤدبان سپردند،
چون در کتابت ماهر شدم پدر و مادر را شکر گفتم و در علوم نظر کردم نخستین چیزی
که در آن رغبت کردم علم طب بود و چندانکه اندک مایه وقوف افتاد و فضای آنرا
شناختم برغبتهی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن می کوشیدم تا بدان صنعت شهرتی
تمام یافتم و در معالجه بیماران متهدی شدم . آنگاه نفس خویش را میان چهارکار
که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم: وفورمال، لذات حال، ذکر
سایر و ثواب باقی . آنچه مرا باین انتخاب واداشت این بود که علم طب بنزدیک همه
خردمندان ستوده است و بیروان هیچ کیش و مدهمی آنرا ذم نکنند و در کتب طب
آورده اند که فاضل ترین اطباء آن است که برعلاج از جهت ثواب آخرت مواظبت
نمایند که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کامتر بیاید و رستگاری عقبی مدخر
گردد تا چون آن تاجر نباشد که یاقوت سرخ گرانبھائی را که بدان تمام ثروت دنیا
میتوانست یافت بخرمهرڈ بی بهائی داد، و باز در کتب قدما یافتیم که طبیعی که بصنعت
خویش مزد اخروی طلبد از نصیب دنیوی باز نماند و بدان کشاورز ماند که غرض
او در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اما کاه که علف ستور است خود بتبع
حاصل آید .

پس بر مداوای بیماران بجهت ثواب آخرت اقبال کردم و هر کجا از بیماری
نشان یافتیم که در وی امید صحت بود معالجه او بوجه حسبت کردم و اگر امیدشفا
بیز مقطوع بود برای تسکین درد و رنج او هر چه در قوه داشتیم دریغ نکردم و بر کار
خود اجر و مزدی نخواستیم و چون یکجندی گذشت و طائفه از امثال خود را که در علم
دو ن یا برابر بامن بودند در مال و جاه برخویشتن سابق دیدم نفس بدان مایل گشت
و نمئی مراتب این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت نزدیک آمد که پای از جای برود
با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کرد و خردمند چگونه
آرزوی چیزی در دل جای دهد که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمناع آن
اندک و اگر در عاقبت کارها فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم بر تو
بسر آید و قویتر آسیبی در کارهای دنیا مشارکت مشتی دون عاجز است که بدان مغرور

۱- راجع باشکریان و « اسواران » بکتاب « شاهنشاهی ساسانیان » بصفحه ۴
مراجعه شود . این کتاب را دوست فاضل و محقق این بنده آقای مجتبی مینوی بفارسی
ترجمه فرموده اند و قریباً طبع خواهد شد .

۲- منظور یزدان باورمزد است که در ترجمه تغییر یافته است .

گشته اند از این اندیشه ناثواب در گذر و همت براکتساب ثواب آخرت مقصود گردان که راه مخوف است و ... چون بر این سیاحت در مخالفت نفس مبالغت نمودم بر راه راست باز آمد و برغبتی صادق و حسبتی بی‌ریا روی بعلاج بیماران آوردم و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیدم تا بمیامن آن درهای روزی بر من گشاده گشت و صلوات پادشاهان بر من متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستگامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران گذشتم.

(سپس مقداری از مشهودات و آراء شخصی خود را درباره ادیان و ملل و صعوبت تمیز بین بدو خوب بیان نموده است . بصواب یا بخطا نولد که گمان میکنند که این قسمت را ابن المقفع بر این فصل علاوه نموده است ؟)

بنابراین از رنجانیدن جانوران و کشتن مردمان ... (چون ابتداء فصل)
(پس از مباحثات جدیدی بانفس مؤلف بر آن میشود که چون تقدیر انسانی نامعوم است بهتر این است که بکارهای اخروی و بامور معنوی بپردازد)
... بدین امید عمری میگذراشتم... تاسفر هندوستان پیش آمدم برفتم و در آن دیار هم شرائط بحث و استقصاء هر چه تمامتر بجای آوردم و بوقت باز گشتن کتب استنساخ نموده | آوردم و یکی از آن کتابها کلیاه و دمنه است . (نقل از کلیله بهرامشاهی)

مستخرج از پندنامک بزرجمهر

۱ - پندنامک پهلوی

۱ - من بزرگمهر بختگان ... این یادگار را بیاری و نیروی یزدان و دیگر روانهای خوب و بفرمان خسرو شاهنشاه ایرانیان نوشتم تافرهنگ خوب بودن را برای آنان که بحکم تقدیر و امتیاز بر مسند سعادت تکیه زده اند شاید و آنرا بگنج شایگان نهادم .

۱ - مقصود شاهنشاه (شاه شاهان) و شاهزادگانی است که بعنوان پادشاهی حکومت میکردند .

۲ - مترجم گوید عقیده پروفیسور نولد کید تأیید میشود با آنچه که ابوریحان بیرونی در کتاب الهند گوید :

« آرزو دارم کتاب پنج تنترا را که نزد ما به کلیاه و دمنه معروف است ترجمه کنم زیرا این کتاب که از هندی بفارسی و بمد از فارسی بعربی رفته است بردست کسانی گذشته است که از تغییر مصون نمانده است . چنانکه عبدالله ابن المقفع باب برزویه را بر آن افزوده است بقصد آنکه مردمان سست عقیده را در دین بشک اندازد تا بسهولت بمذهب مانوی در آیند . در صورتیکه ابن المقفع از اضافه کردن این باب دریغ نکرده لابد از تغییر اصل کتاب نیز خودداری نموده است . »

۳ - استاد کریستنسن ترجمه مناصبی که بزرجمهر برای خود شمرده چنین کرده است : « وزیر اعظم شورای خصوصی ممالکت و هیربد خسرو » ولی این ترجمه با متن پهلوی که آن نیز چندان روشن نیست کاملاً تطبیق نمیکند .

از آنجا که خواسته کیتی همه گذرنده و تباه شدنی و گردنده است آنکس هم که دارای خواسته‌های این جهانی شود، و موهبت الهی بر او فر و بزرگی بخشد، و کوشش بی رنج او را میسر گردد، و خواسته فراوان اندوزد، و بهترین کار و پادشاهی رسد، و برترین جاه را گیرد، و بزرگترین نام خواهد، و بنامبردارترین طریقی افروزش مان و میهن کند ۱، و او را زندگانی دراز و افزایش فرزند و پیوند و امید بزرگ و موهبت نیک برای عدل و داد و سود مردمان و پایداری نام و کارهای پادشاهی و نیز هرگونه فرخی دیگر در کیتی که هر یک گواه دیگری است حاصل شود چون با صاحبان این عقیده همداستان باشد که آن چند چیز را پایداری نیست مردی دور بین گردد.

در مدت یکصدسال تن بیابان و پادشاهی به نیستی رسید و در مدت سیصدسال دوده به بتباهی و نام بفراموشی رسید و از خاطرها محو شد و مان و میهن بسوی ویرانی و آلودگی و ناپ و پیوند به نیستی و ناپیدایی رفت و کوشش به بی بری و رنج و بار به بی ثمری رسید و پادشاهی بدست خدایان نماند و خواسته بدست آنانکه فرخی زمان ایشانرا آفریده شده بود نایستاد اما کار روز بازبین پایداری است و تبااهی نیاید و حقیقت رادی و نام آنجهانی و کردار نیک هیچکس را نتوان از میان برد.

اکنون من هر چند میلی غالب بکوشش در رادی و رزیدن و پرهیز از گناه کردن دارم در قدرتم نیست که از عمل بر موجب فرمان خدایان زمان حکومت جائزه جاوگیری کنم، چشم را از دیدن گناهان تا آنجا که می دانم بمیل پرهیز می دهم. به هستی یزدان و نیستی دیوان، دین و روان و هشت و دوزخ و روز شمار و جزای سومین روز بعد از مرگ و رستاخیز و زندگی آنجهانی بیگمانم و رادی و آسایش تن و روان و جان و هر نیکی دنیوی و اخروی دلخواه من است و نیز برای سود مردم روزگار کلمه ای چند بر این یادگار نوشتم.

۲ - کدام مردم فرخ تر است؟ آنکه بی گناه تر

۳ - کدام بیگناه تر؟ آنکه بقانون یزدان راست تر ایستد و از قانون دیوان

بیشتر پرهیزد.

۴ - که قانون یزدان و چه قانون دیوان؟ قانون یزدان خوبی و قانون دیوان

بدی است.

۵ - چه خوبی و چه بدی است؟ خوبی در اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار

نیک و بدی اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد است ...

۸ - بخوبی کیست شایسته تر؟ آنکه دانای تر.

۹ - که دانای تر؟ آنکه فرجام تن و دشمنیهای روان شناسد و خویشتن از دشمنی

روان بی بیم و برتر داند.

۱۰ - چه فرجام تن؟ فرجام تن تبااهی بدن و دشمنی روان این اند: دروج،

۱ - ترجمه مؤلف محترم باین ترتیب است: «که افروزش آنش مقدس در خانه

مغان کند».

اهریمنی، بفریفتن و نابودی مردمان فراز دادن.

۱۱ - آن دروج چه؟ - آزونیماز، خشم و رشک و تنگ و شهوت و کین و

غفلت و سخن چینی

.....

۲۲ - مردمان را کدام هنر به؟ - دانش و خرد | خداداد |.

۲۳ - ... کدام يك ازین دو بهتر؟ آنکه تن بی بیم تر و بی گناه تر و بی

رنج تر تیمار کند.

۲۴ - دانش یا خرد | خداداد | کدام برای مردم بهتر؟ خرد شناسائی کار

و دانش پسندکار است.

۲۵ - گهر کدام به؟ زیرمنشی و چرب گوئی.

۲۶ - خوی چه به؟ نهانی بهشت ایزدان خواهی

۲۷ - داد چه به؟ بهی

۲۸ - کام کدام راست تر؟ بی گناهی

۲۹ - خوبکاری کدام به؟ خرسندی باندك

۳۰ - کرداری چه به؟ دین بیادداری

۳۱ - فرهنگ کدام به؟ آن که بدان راندن زمان و رهانیدن روان بهتر توانند

۳۲ - آزرم کدام به؟ به دوستی و خوشگنی

۳۳ - ما (Gloire) چه مه؟ خویشکاری

۳۴ - هیمار (دشمن) کدام ستیر تر؟ کنش بد

۳۵ - بمردمان فرهنگ به یا گوهر خرد؟ افزایش تن از فرهنگ باشد

و خیم (Caractère) پایدار از گوهر خرد آید. فرهنگ آراینده تن است و خیم

نگاهبان جان.

.....

۵۶ - چیزیکه بمردمان رسد بیخست بود یا به کنش؟ بخت و کنش بایکدیگر

چنان اند که تن و جان، چه تن بی جان کالبدی بیکار است و جان بی تن باد ناگرفتنی

است، و چون بایکدیگر آمیخته باشند نیرومند و سودمند باشند ۱.

۵۷ - بخت چیست و کنش چیست؟ بخت نیز کنش نهانی است که بمردمان

داده شده است.

۵۸ - حواسته گیتی بچه ماند؟ بچیزیکه بخواب بینند گاه نیک و گاه بد،

چون از خواب بر آیند چیزی آنجا نیست.

۱- این موضوع در اواخر دوره سلطنت ساسانیان همواره مورد بحث بوده و

بافکری قدری در کتاب «مینوی خرد» که کتاب بهاوی آن دوره میباشد مورد فحوص

و بحث قرار گرفته است. در دوره بعد از ساسانیان متابعت شدیدی که از مذهب زرتشت

بعمل میآمد این عقیده را قدری مطرود و مردود ساخت. بکتاب «تحقیقات درباره مذهب

زرتشت در ایران قدیم» تألیف آقای کریس تنسن بصفحه ۵۷ و مابعد مراجعه شود.

۵۹ - اندر کیتی که سر بلند تر؟ فرمانروای نیرومند پیروز گر نکو کار

۶۰ - که مستمند تر؟ درویش نابخرد کجرو

۶۱ - که نافرغ تر؟ دین آگاه کجرو

.....

۱۶۹ - به کیتی فریخته مبیود اگر چند بسیار خواسته اندر جهان دارید، چه کیتی

بکس بنماند و نه کوشک و خان و مان و شادی بارت دهد ... ۱

روایت فردوسی

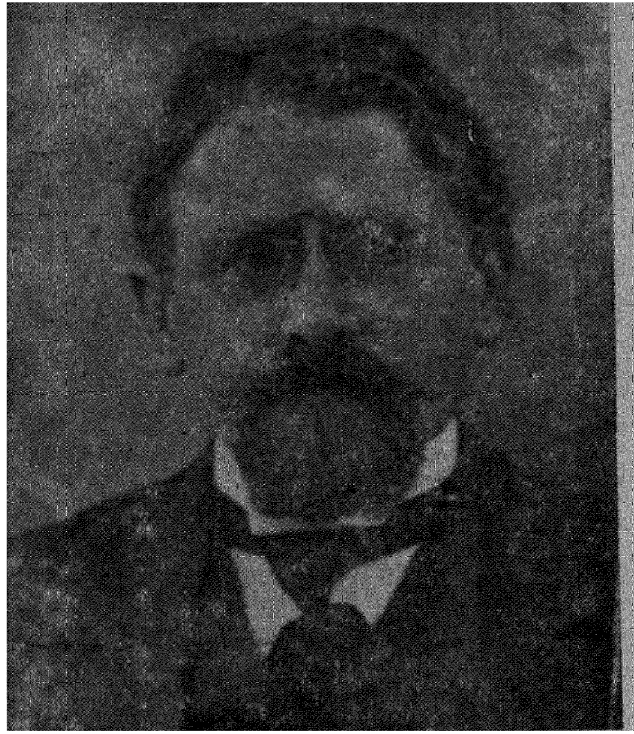
مستخرج از اولین ظفرنامه فارسی

که دل شد بگردار خرم بهار
که بر تو نیابد سخن عیبجوی
جهاندار با دانش و نیک بخت
ابر دفتر و کاغذ خسروی
بر آید بخواند مگر شهریار
نخواهد همی لب گشادن بر از
نهد بر کف خویش جانرا برزم
شود ایمن از رنج اهریمنان
بیابد سخنها همه در بندر
کند گلشن و باغ و میدان و کاخ
بسی روز بر آرزو بشمرد
شود کاخ و ایوانش آراسته
فراز آرد از هر سوئی نام و گنج
ز صد سال بر بودنش نگذرد
بدشمن بماند همه گنج اوی
نه ایوان شاهی به گنج و سپاه
بگیتی نگیرد کسی بیاد اوی
ازو نام نیکو بود یادگار
دگر هر چه باشد نماند بکس
بماند چنان تا جهانست و ریک
نگردد تبه نام و گفتار پاک
خنک مرد با شرم و پرهیزگار

یکی آفرین کرد بر شهریار
چنین گفت کای داور تازه روی
خجسته شهنشاه پیروز بخت
نو شتم سخن چند بر بهاوی
سپر دم بگنجور تا روزگار
بدیدم که این گنبد دیر ساز
اگر مرد برخیزد از تخت بزم
زمین را بیردازد از دشمنان
شود پادشا بر جهان سر بسر
بگیرد بمردی جهان فراخ
نهد گنج و فرزند کرد آورد
فراز آورد لشکر و خواسته
گر آیدونکه درویش باشد برنج
ز روی و ز ناروی کرد آورد
شود خاک و بی بر شود رنج اوی
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه
چو بنشیند آن جستن باد اوی
برین کار چون بگذرد روزگار
ز کیتی دو چیز است جاوید و بس
سخن گفتن نغز و کردار نیک
ز خورشید و ز آب و ز باد و خاک
بدینسان بود گردش روزگار

۱- تمام این قسمت بسعی و اهتمام دوست فاضل و ارجمند من آقای مینوی

از کتاب گنج شایگان که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجانس موجود است استخراج شد و چون بی یاری و همراهی ایشان انجام این کار از عهد من بنده خارج مینمود فرصت را مغفتم شمرده و با بن وسیله تشکرات همیشگی خود را از ایشان تجدید میکنم -



مسیو آرتور گریستن سن

مستشرق معاصر دانمارکی نویسنده کتاب
«گرانبهای معروف» «امپراطوری ساسانیان»
و رساله «داستان بزرگمهر» و کتب و رساله
های مهم دیگر درباره ایران.

فراوان سخن کرد از خواستار
که دارد دلی شاد و بی باد سرد
نبرده است اهریمن او را ز راه
ز راه جهاندار کیهان خدیو
که اندر دو گیتی بدو فرهیست
که مرد پرستنده را دشمن است
که پاکی و شرم است پیراهنش
همه زندگانیش آسان بود
نکو بود در کزلی و کاستی
روانش پر از مرگی دشمن بود
که بهر نیام است یا بهر تیغ
روانرا نرانند براه هوا
که با جان روشن بود بدکنش
کرا باشد اندازه مهتران
بهر آرزو بر توانا تر است
که دانش بود مرد را در نهفت
نبرد دل از راه کیهان خدیو
که خصم روانست و دام خرد
که دارند جان و خرد را بزیر
کز ایشان خرد را ببايد گریست
دو دیوند بازور و گردن فراز
چو نمام و دو روی و ناپاک دین
به نیکی وهم نیست یزدان شناس
کدام است اهریمن زورمند
ستم-کاره دیوی بود دیر ساز
همه در فرونیش باشد بسیج
همه کور بینند و رخساره زرد
یکی دردمندی بود بی یرشک
به بیند شود جان او دردمند
همیشه ببد کرده چنگال تیز
ز مردم بر آرد بناگه خروش

چو بگشاد روشن دل شهریار
بدو گفت فرخ کدامست مرد
چنین گفت کانکو بود بی گناه
پیرسیدش از کزلی و راه دیو
بدو گفت فرمان یزدان بهیست
در بد تری راه اهریمن است
خنک در جهان مرد بر تر منش
چو دانش تنش را نگهبان بود
بماند بدو رادی و راستی
هر آن چیز کو بهره تن بود
ازین هر دو چیزی ندارد دریغ
کسی کو بود بر خرد پادشا
سخن مشنو از مرد افزون منش
پیرسید کسری که از کهتران
چنین گفت آنکس که دانای ترست
کدام است دانا بدو شاه گفت
چنین گفت هر کو بفرمان دیو
کسی را نه بر خیره فرمان برد
ده اهریمنند آن به نیروی شیر
بدو گفت کسری که ده دیو چیست
چنین داد پاسخ که آز و نیاز
دگر خشم و رشکست و تنگست و کین
دهم آنکه از کس ندارد سپاس
بدو گفت از این شوم ده پرگزند
چنین داد پاسخ بکسری که آز
که او را نه بینی تو خشنود هیچ
نیاز آنکه او را ز اندوه و درد
کزین بگذری خسروا دیو رشک
اگر در زمانه کسی بی گزند
دگر تنک دیوی بود پر ستیز
دگر دیو کین است پر خشم و جوش

دژ آگاه دیوی بر آژنگ چهر
ندانند نراند سخن با فروغ
بریده دل از ترس کیهانخدیو
بکوشد که پیوستگی بشکند
نباشد خردمند و نیکی شناس
بچشمش بدو نیک هر دو یکی است
که چون دیو بادل کند کار زار
که از کار کوتاه کند دست دیو
که ای شاه با دانش و آفرین
دل و جان دانا بدو روشن است
بدانش روان را همی پرورد
که راهی دراز است پیش اندرون

سوی نیکوئیها نماینده راه
ز هر دانشی بیگمان بگذرد
بماند همه ساله با آبروی
تن خوش ندیدم من از روزگار
بر آسوده از رنج و شایسته تر
که همواره سیری نیابد ز گنج
که گردد از او مرد جوینده مه
خردمند خود بر مهان بر مهست
تن خویش را دور دارد ز رنج
که چون جست خواهی همی دستگاه
بود خصم روشن روان خرد
که فرهنگ بهتر بود یا گهر
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون
ز گوهر سخن گفتن آسان بود
بفرهنگ باشد روان تندرست
هنر های تن را ستودن ز چیست
اگر یادگیری ز من در بدر
از اندیشه دور است و دور از بدیست

که ای نامور مرد فرهنگ جوی
که یابد جهاندار ازو تاج و تخت

نه بخشایش آرد بکس بر نه مهر
دگر دیو نام کو جز دروغ
دگر آنسخن چین دو رویه دیو
میان دو تن جنگ و کین افکند
دگر دیو بی دانش نا سیاس
بنزدیک او رای و شرم اند کیست
ز دانا بیرسید پس شهریار
به بنده چه داده است کیهانخدیو
چنین داد پاسخ و را مرد دین
ز شمشیر دیوان خرد جوشن است
گذشته سخن یاد دارد خرد
خرد باد جان ترا رهنمون

بدو گفت ازینره کدامست شاه
چنین داد پاسخ که راه خرد
همان خوی نیکو که مردی بدوی
وزین گوهران گوهری استوار
وز ایشان امید است آهسته تر
وزین گوهران آز دیدم برنج
بدو گفت شاه از هنر ها چه به
چنین داد پاسخ که دانش بهست
که دانا نیازد به تنندی به گنج
ز نیروی خصمش بیرسید شاه
چنین داد پاسخ که کردار بد
ز دانا بیرسید پس دادگر
چنین داد پاسخ بدو رهنمون
که فرهنگ آرایش جان بود
گهر بی هنر زار و خوار است و سست
بدو گفت جانرا زدودن ز چیست
بگویم کنون گفت من سر بسر
خرد خود یکی خلعت ایزدی است

وزین پس بیرسید کسری ازوی
بزرگی بکوشش بود یا به بخت

چنانند چون جفت با یکدیگر
تنومند و پیدا و جان در نهفت
اگر بخت بیدار در جوشش است
مگر بخت نیکش بود رهنمای
چو خوابی که بیننده گیرد بیاد
اگر نیکوئی دید اگر در دوخشم

چنین داد پاسخ که بخت و هنر
چنان چون تن و جان که یارند و جفت
همه کالبد مرد را کوشش است
بکوشش بزرگی نیاید بجای
و دیگر که گیتی فسانست و باد
چو بیدار گردد نه بیند بچشم

کزان بر تر اندازد نتوان گرفت
که بکسر شکفت است گردان سپهر
رسیده کلاش بابر سیاه
ز بخشش فزونی نداند ز کاست
ستاره بگوید که چونست و چند
همه بهر او شور بختی بود

برسید و گفتا چه دیدی شکفت
چنین گفت با شاه بوزرجمهر
یکی مرد بینی تو با دستگاه
که او دست چپ را نداند ز راست
یکی گردش آسمان بلند
فلك رهنمونش بسختی بود

۳ - دومین ظفر نامه فارسی^۱

مجاوره بین بزرجمهر و استادش :

ابوزرجمهر گفت :

« از استاد خود استفادت مینمودم و او جواب میگفت : کفتم ای استاد از خدا
عز و جل چه خواهم که همه نیکوئیها خواسته باشم گفت سه چیز : تندرستی و ایمنی
و توانگری .

گفتم کارها بکه بسیارم . گفت با نکس که [بکار] خوبستن شایسته باشد .
گفتم از که ایدن باشم . گفت از دوستی که حاسد نباشد .

گفتم چه چیز است که بهشت [بدان] سزاوار باشد . گفت علم آموختن و جوانی
بکار حق مشغول بودن .

گفتم کدام عیب است که نزدیک مردم معتبر نماید . گفت هنر خود گفتن .
گفتم چون دوست ناشایست پدید آید چگونه از وی بیاید برید . گفت سه چیز
بزیارتش کم رفتن ، از حالش ناپرسیدن و از وی حاجت ناخوانستن .

گفتم کارها بکوشش بود یا بغضا . گفت کوشش قضا را سبب است^۲

گفتم از جوانان چه بهتر و از پیران چه نیکوتر . گفت از جوانان شرم و دلیری
و از پیران دانش و آهستگی .

گفتم حذر از که باید کرد تا رستگار باشم . گفت از مرد چاپلوس و خسیسی که
توانگر شده باشد .

۱ - قطعات منتخبه فارسی Chrestomatie Persane جلد اول از چاپ

شهر صفحه ۳ و بعد بصفحه ۱۵ و بعد همین کتاب مراجعه شود . ۲ - باشم فردوسی :

بزرگی بکوشش بود یا ببخت و به بند ۵۶ بند نامک مراجعه شود .

گفتم سخی کیست. گفت آنکس که سخاوت کند و دلشاد شود .
گفتم چه چیز است که مردم جویند و کسی تمام در نیافت. گفت سه چیز: تند رستی
و شادی و دوست مخلص .

گفتم نیکوئی بهتر یا از بدی دور بودن. گفت از بدی دور بودن سر همه نیکو نیهاست .
گفتم هیچ هنر باشد که عیب شود گفت. سخاوتی که با منت بود .
گفتم چه چیز است که دانش را بیفزاید. گفت راستی .
گفتم چه چیز است که بر دلیری نشان است. گفت عفو کردن چون قادر شود .
گفتم چکنم که بطیب حاجت نباشد. گفت کم خوردن و کم بخواب رفتن
و کم گفتن .

گفتم در جهان چه نیک تر است. گفت تواضع بی منت و سخاوت نه از بهر مکافات.
گفتم در جهان چه زشت تر. گفت دو چیز: تندی از پادشاهان و بخیلی از توانگران ۱ .

ترجمه از مروج الذهب مسعودی چاب باریه دومنارد ۲

جلد دوم صفحه ۷-۲۵۵

روزی انوشیروان حکماء را بار داد که از آراء ایشان استفادت کند . چون
هریک از ایشان در حضور او بجای خود قرار گرفت وی گفت مرا بحکمتی دلالت
کنید که هم متضمن منفعت من باشد و هم عامه رعیت را سودمند آید . هر یک از
ایشان رأی که بنظرشان رسید بیان کردند و انوشیروان سر بزیر افکنده و در گفتار
ایشان فکر میکرد تا نوبت به بزرگمهر بختگان رسید وی گفت شهریارا من این
حکمت را برای تو در دوازده جمله جمع خواهم کرد. گفت بگو بزرگمهر گفت :

۱ - در شهوت و رغبت و ترس و خشم و هوس از خدا بپرهیز و در هر یک
از این امور که پیش آید چشم سوی خدا دار نه سوی مردم .

۲ - در گفتار و وفای بوعدهها و شروط و عهود و پیمانها راستی پیشه ساز .

۳ - در هر امری که پیش آید بادانایان مشورت کن .

۴ - دانشمندان و مردم شریف الاصل و مرزبانان و سپهبدان و دبیران و
سایر درباریان هر یکرا بقدر منزلتشان اکرام نما .

۵ - بر کار موبدان دقت نما و در حساب کار گزاران و عمال از روی عدالت
تفتیش کن و نیکوکاران ایشان را یاداش و بدکارانشان را کیفر ده .

۶ - کار زندانیان را بررس باینکه غالباً آنها را ببینی تا بفرمائی بدکار را
در بند محکم نگاهدارند و بیگناها را رها سازند .

۷ - به امن داشتن راهها و بازارها و نرخها و تجارتها همت بر گمار .

۸ - رعیت را بر حسب گناهانشان ادب کن و ایشانرا در حدود وظایفشان نگاهدار .

۹ - سلاح و جمیع آلات کارزار را آماده ساز .

۱۰ - باهل و اولاد و نزدیکان خویش اکرام کن و آنچه که ایشان را
شایسته و لازم است آماده دار .

۱ - بنند شصتم از پندنامک مقابله شود .

۲ - بصفحه ۵۲۹ شماره ۷ مراجعه شود .

۱۱ - عیون برمرزها بر کمار تا از محذورات قبل از وقوع آنها آگاه شوی و جلوگیری کنی .

۱۲ - در کار وزیران و درباریان دقت نما و از ایشان کسانی را که ناپاک و نادرست و نالایقند تبدیل کن .
انوشیروان فرمود که این سخنان را بزر نوشتند و گفت این کلمات حاوی جمیع انواع سیاستهای مملکتی است .

دستورهای سیاسی بزرجمهر

نقل از سیاست نامه نظام الملك

بزرجمهر بختگان در پیش نوشیروان گفت « ولایت ملك راست و ملك ولایت باشكر داده است و مردم لشكر را بر مردم ولایت مستولی گردانیده و اگر لشكر بر ولایت ملك مهربان نباشند و بر مردم ولایت رحم و شفقت ندارند و همه در آن كوشند كه كيسه خویش پر زر كنند و غم ویرانی ولایت و درویشی رعیت نخورند و هر گاه لشكر را در ولایت زخم و بند و زندان و دست غضب و جنایت و عزل و تولیت باشد آنگاه چه فرق باشد میان ملك و ایشان كه همیشه این كار ملوك بوده است نه كار لشكر و رضا نداده اند كه لشكر را این قوت و تمكين باشد و در همه ایام تاج زرین و در كاپ زرین و تخت زرین و سكه جز پادشاهان را نبود و دیگر گفت اگر ملك میخواهد كه او را بر همه ملوك فضل بود اخلاق خویش را آراسته و مهربان گرداند و خصایصهای خویش نیکو گرداند و از خصالت بد دور باشد . گفت كه دامند گفت خصالت های بد این است :

حقد ، حسد ، كبر ، غضب ، شهوت ، حرص ، امل ، لجاج ، دروغ ، بخل ، خوی بد ، ظلم ، خود كاهی ، ستا بز دگی ، نام یابی ، سب كساری . اما خصیصه های نیک : حیا ، حسن خلق ، حلم ، عنو ، تواضع ، سخاوت ، صدق ، صبر ، شكر ، رحمت ، علم ، عقل ، عدل - هر گاه كه كار بندی این خصایصها بترتیب همه كارها بداند سخت داد گر بود و در داشتن زبردستان و در احوال مملكت هیچ مشیری حاجت نیاید همه بدست او بر آید . »

ترجمه و نقل از مروج الذهب مسعودی چاپ مصر مجلد دوم صفحه ۲۰۹ (الحاق مترجم) کلمات ذیل به بزرجمهر منسوب است :

« در انوشروان دو خصالت متضاد ملاحظه کردم كه دیگر مثل آنرا ندیدم . روزی شاه بارعام داده بود یکی از خواص خاندان او وارد شد و شاه بوزیر خود امر داد مرد ناخوانده را برانند و مدت يك سال اجازه ورود بدربار باو ندهند زیرا از مرتبه كه برایش معین شده بود بمرتبه غیر خود در بارگاه تعدی و تجاوز کرده بود . در موردی دیگر راجع بامری مخفی در حضور شاه شور میگردیم . خدام او كه در پشت تخت و بستر او اجتماع کرده بودند چنان با صدای بلند سخن میگفتند كه باعث برهم زدن جلسه میشد .

من بشاه موضوع را تذکر دادم و اختلافیکه بین این دو حالت بود یادآوری نمودم شاه گفت متعجب نشوید زیرا اگر ما پادشاه بر رعیت هستیم خدا ما پادشاهند بر ارواح ما و در خلوت اعمالی از ما صادر میشود که با آن اعمال جز این چاره ای نداریم (ه از خدم خود ملاحظه کنیم).

نقل از کتاب «جاویدان خرد» ابوعلی مسکویه. چاپ طهران در سنه ۱۲۹۳

صفحه ۹۴ و بعد (الحاق مترجم).

کلمات بزرگ مهر. بزرگمهر از حکماء مشهور است میگوید دیدم دنیا را با تغییر و زوال و اهل دنیا را در گرد ماتمهای چیزی و کسی که تلف شد یا میشود و متاع دنیا را اندک و خوف و زوال آرا بسیار و زندگانی در آن ناقص و نیز دیدم که اگر دنیا بتمام یک کس را بود و بتمام مطالب و آرزوهای خود از زن و فرزند و عزت و احترام و تساط بر دشمنان برسد و از آفات و مکر و هات در آمان باشد و در کمال فارغ بالی سالهای سال که نهایت عمر آدمی تواند بود زندگانی نماید تا وقتی که بدنش فرسوده شود و حسن و جمال از او مفارقت کند بصدسال بکشد و این مدت خود معلوم که در جنب ملک بیزوال چه باشد و بعد از او بانند زمانی جمیع آنچه جمع کرده بود متفرق گردد و بناهایی که گذاشته خراب شود و نام او از یاد رود و جیش فراموش و اندوخته او و مال کسب او فاسد و خیال و حکومت او مستقل و اموال او بمیراث خوران متصل گردد مگر تقوی و نیکوکاری که عامل آن خراب و ضایع نمیشود ذکر جمیل او در دلها باقی میماند. بر آن شدم که احتراز کنم از هر شر و بدی که باعضای و جوارح کردنی باشد و در دل گره زدنی و نزدیک کردم نیکوکاری و بانندوختن آشنائی که باعث یادآوری و ذکر خیر بود بنابراین این سخنان را که بطریق سؤال و جواب نوشته ام یادگار گذاشتم. اگر کسی گوید که کیست اولی بسعادت گوئیم آنکه گناهان او کمتر باشد اگر گویند گناهان که کمتر است گوئیم آنکه قائم تر باشد بدین خدا و دورتر از دین شیطان اگر گویند دین خدا کدام است گوئیم نیت نیک و گفتن و کردن خوب اگر گوید چیست نیت نیک گوئیم میان روی و گفتن خوب راستی و کردن خوب جوانمردی و درگذشتن از لغزش مردم اگر گوید این شیطان کدام است گوئیم نیت بد و گفتن و کردن بد اگر گوید چه چیز است نیت بد گوئیم افراط و تفریط و گفتن بد و روغ و عمل بیخلف اگر گوید کدام است میانه روی گوئیم بیاد آوردن زوال نعمت دنیا تا باهل آن ساوک نیکو نمایند و حق دوستان و خویشان بگزارند و نفس خود را از هوا و هوس که موجب بلاست در دنیا و سبب شقاوت در آخرت بازدارند اگر گوید افراط چیست گوئیم در گمان بودن که لذات جسمانی و حیات جسم و دولت دنیوی همیشه برقرار است و زوال و فنا ندارد و راقم این کتاب که انتخاب جاویدان خرد است میگوید که سخن این حکیم کامل که دین حق میانه رویست و دین شیطان افراط و تفریط اگر چه میانه روی در هر کار خوبست اما میتواند بود که مدعا بیشتر این باشد که در طلب و چه همیشه و کسب روزی میانه روی دین خداست نه تک و دو بسیار در آن کردن و شب و روز خود را بتعب انداختن چنانکه

اگر گوید راست گوئی کدام است گوئیم قائم بودن براه راست و قبول نمودن نفس آنرا بحدی که فریب نتواند داد نفس او را تا از راه به بیجا نرود اگر گوید عاقلتر کیست گوئیم آنکه نظر کننده تر است بعاقبت وداناتر بدشمنان ومحکم تر در نگاهداشتن خود از آزار ایشان اگر گوید عاقبت چیست گوئیم فنای حیات حسی و زائل گشتن لذات بدنی اگر گوید آندشمنان چه چیز اند و چه اند گوئیم طنائیم و آرزوهاییکه کماشته اند بآدمی و آن نه است اول حرص دوم فاقه سوم غضب چهارم حسد پنجم حمیت جاهلیه ششم شهوت هفتم کینه هشتم خواب گران نهم ریا اگر گوید کدامی از اینها قوی تر و صاحبش از سلامت دورتر گوئیم حرص را غضبش سخت تر و از خرسندی دورتر فاقه را آندوه قویتر و به بیماری دل نزدیکتر غضب را حکومت بر جور تر و حسد را نیت بدتر و گمانش غلط تر حمیت را بد خوئی بیشتر و بر جنگ فیروز تر شهوت را ستیزه سخت تر و بقره و غلبه غالب تر کینه را افروختن شاه بلندتر و بخشایش کمتر و تندی قویتر خواب گران را کاهلی سخت تر و کم فهم بودن صاحبش محکمتر ریا را آفرینش شدید تر پنهان کردنش لایق تر اگر گوید مضرت این خصلتها چیست که اینها را دشمن گفته اند گوئیم آنکه بر صاحب این خصلتها پوشیده میشود نیکوکاری و بدکاری حقیقی و فراموش میگردد آن قوتها که خدا بآدمی بجهت غلبه کردن این آرزوها داده اگر گوید این قوتها کدام است گوئیم عقل و علم و عفت و صبر و امید و دین و نصیحت اگر گوید کار این قوتها چیست گوئیم کار عقل خلاص بودن از محنت کاری که عاقبت ندارد و یاد کردن فنای دنیا و نزدیک داشتن اجل و نگاهداشتن نفس از خواری و مذلت. کار علم روشن کردن حق و تمیز کردن امر باقی از امر فانی و پرهیز کردن از تصدیق بلا تصور و آموختن آنچه ممکن بود. کار عفت بازداشتن نفس از شهوتهای هلاک کننده و ترغیب نمودن نفس بعادات نیکو و صفتهای پسندیده. کار امید گمان نیکو داشتن باموری که میسر باشد تا برسد نفس بغایت جرات. کار صبر رضا داشتن آنچه حاضر است و شناختن تعب و مضرتی که در شره و خوفی که در اسراف است و متألم نبودن از آنچه فوت شده و ثبات ورزیدن بامری که بآن توان رسید و صیانت نمودن آن امری که بآن توان رسید و صیانت نمودن آن امری که بهتاعی فروخته شود. کار دین آرام دادن نفس راست و معترف نمودن او را که هر نیک و بد را یادش خواهد بود. کار نصیحت بیدار کردن نفس و بازداشتن او از پیروی هواها و آرزوهای هلاکت کننده و آگاهانیدن او را از ارتکاب امر بی حزم و احتیاط که از ملامت و سرزنش و شتاب زدگی و بی تدبیری خلاص نباشد لکن هر یک از این قوتها را آفتی است که بزبان میآورد آنرا مثل آنکه آفت علم خود پسندی است و آفت عقل راه بی تدبیری و علم را بی تکراری و عفت را بدنیتی و صبر را تنگ خوئی و دین را فسق و فجور و نصیحت را غرض و همچنین صفتهای دیگری را نیز آفتهاست مثل بزرگی و جلالت قدر را یاغی گری ولی نعمت و حلم را کینه و قناعت را کم مقداری مال و امانت را خیانت و بخشش را اسراف و استقامت را عاجزی و رحم را جزع و تواضع را تندی و ملاطفت را ممل شدن و صحبت دوستان

را ربا و زهد و ورع را دوستی و مدح و ثنا و حسن طلب را حسد و حیا را نادانی اگر گویند از اخلاق کدامی گرامی تر است گوئیم تواضع و نرم سخنی اگر گویند که از عادتها کدام پسندیده تر است گوئیم وقار و تمکین و محبت با مردمان اگر گویند از یاری دهنده‌ها کدامین را فائده آن حاضر تر است گوئیم زهد و ترك دنیا را اگر گویند از ادب و عفت و طبیعت کدامین نگاهدارنده است مردم را از بلا گوئیم ادب مستازم زیادتی عفت است و طبیعت معدن و نگاهدارنده هر دو پس هر کدام را که فائده بزرگتر است نگاهدارنده تر است. اگر گویند آنچه بمردم برسد بقضای الهی است یا بکسب گوئیم قضای خدا مانند جان و کسب مردم مثل بدنست چنانکه جان بی بدن مصدر اثر نیست و بدن بی جان منشأ کاری نه قضا بی کسب بوجود نیاید و کسب بی قضا بصادور نمی‌وندد و اگر گویند چیزی خیر است بدینا مانند تر گوئیم خوابهای مردم که در آن واقعا بینند اگر گویند کدام کس است که سزاوار باشد ازو رشك بردن گوئیم پادشاه صالح اگر گویند کدام کس بدبخت تر است گوئیم مفلس طالح اگر گویند کیست که او را از همه دشمن تر باید داشت | گوئیم | فتنه فاسق اگر گویند کدام کس را اندوه از همه کمتر است گوئیم آنکه خرسند تر است بدادۀ الهی اگر گویند که خرسند تر است گوئیم آنکه غفات او از ذکر خدا کمتر است و آگهیش از فنای دنیا بیشتر اگر گویند کدام کس را امانت از همه زیادتر است | گوئیم | آنکه عقیف تر است اگر گویند که عقیف تر است گوئیم هر که را حیا بیشتر است اگر گویند حیای که بیشتر است گوئیم آنکه را مذمت ببیشرمی کارگر تر است از مذمت بمفاسی اگر گویند کیست سزاوار تر بحسن امل گوئیم آنکه ساعی تر است بکاری که نفوس دینی و دنیوی بود و بااستقامتش در آن کار توفیق هم رفیق باشد اگر گویند کیست قانع تر و میانه‌رو تر گوئیم آنکه حیای او زیادتی کند بر شهوت و دوستیش بر حسد و ترسش بر بغض و کینه و حامش بر غضب و رضایش بر حاجت و حق بر لجاجت اگر گویند کیست سزاوارتر بمدح گوئیم آنکه امر کننده تر است .

نقل از جاویدان خرد صفحه ۱۱۶ و بعد (الحاق مترجم).

ایضاً من حکماء الفرس یسمی بزویه الحکیم گفت هر چیزی راسمی است که از آن سبب موجود گشته پس هر چیزی را باید از سبب جست و جوی نمود سبب خوش زندگی و طبیب عیش مداراست و سبب مدارا عتل و سبب زیادتی نعمت شکر سبب زوال نعمت کفران سبب پوشیده ماندن سر پنهان داشتن اسرار دیگران سبب عفت پوشیدن چشم از نامحرم سبب زینت ادب سبب حصول مطاب طلب سبب فسق خوت سبب کینه تند خوئی و حلدت سبب محبت هدیت سبب دوستی گشاده روئی سبب جدائی عتاب سبب بیچیزی اسراف سبب بغض تخلف وعده سبب بلا جدال در گفتگو سبب مذلت طمع سبب عزت قناعت سبب محمدمت قناعت سبب نجات راستی سبب حصول مراد نرمی سبب حرمان از سعادت کاهلی سبب غدر حب دنیا است سبب بزرگی تواضع ترك تکبر سبب تمام خوبی عقل.

ایضاً بر زویة الحکیم گفت عادت کن بر استگونی تا ایمن از تکذیب باشی. بآنچه گوئی با وفا باش تا اعتماد را شائی. شکر کن به نعمت تا شایسته زیادتش کردی. رحیم باش به محنت کشتان تا ببالی محنت گرفتار نشوی. کوتاهی مکن در نقتیش مجرمان که مبادا بیگناهی گرفتار گردد تا بیگناهی که نکرده گرفتار نگردی. خوشحال شواز نعمت و دولت مردم تا ایمن از حسد باشی و با حیا باش تا نزد عقلا ناپسند نگردی که نا پسندی عقلا سخت تر است از خوف سلاطین. نکوئی ورز به مردم بقدر بودن در دنیا و آخرت بطریقی که هیچیک از این دو ابر و ضایع نگردد پس اگر غایت هر دو دشوار بود آنرا که به بودن در آن دشوار پاینده تر است اختیار کن. گفت بدانکه دروغ سر همه گناهان و اساس نهنده آنست. دروغگو بجهت آنکه با زر و نسی رسد دروغی گویند و بسوگند غلاظ شداد آنرا موکد نماید تا دروغش پوشیده ماند و نانی الحال بکسی که دروغ را فاش کند بانکار پیش آید و بعد از آن بجدال و خصومت رساند پس دروغگو مکابره با حق می کند و مخاصمه بیاطل مینماید و کدام گناه عظیم تر از این است و گفت باید دانست که کسی را توبه بدوزخ نمیبرد و اصرار گناه بخشیت پس توبه کردن و از کبایر مجتنب بودن و صفای را حقیر نداشتن از ضروریات است. گفت مردم دو طبقه اند طبقه محتاج بتجربه طبقه غیر محتاج. طبقه اول نیکوکاری که میان بدکاران و بدکاری که میان نیکوان بود چه ممکن است که نیکوکار بصحبت بدان بدکار شود و بدکار بمخالطت نیکوان نیک پس بتجربه محتاج اند. طبقه دوم نیکمی که میان نیکان بود و بدی که یار بدان باشد و هر يك هم بجهت طبیعت و هم بواسطه معاشرت احتیاج بامتحان ندارد. گفت حذر و پرهیز کنید دشمنی عیال و فرزندان و دوستان و ضعیفانرا و بفض با ایشان پیش میآید که اگر از بلائی خلاص گردید مبادا ببلائی دیگر گرفتار آئید که نجات از آن میسر نباشد. گفت احترام نما بزرگتر را و نرمی کن با فروتر و نیک معامله باش با همسر چه نیک معاملگی با همسران گواه است که احترام قوی تر از زبانی (زبونی : با معنای این عبارات متناسب تر است - میکده) نیست و نرمی با فروتر بجهت اخذ و جری نه - پنج کس بسبب تقصیر در پنج چیز پشیمانند اول آنکه در کار ضروری افعال کند تا وقتش برود دوم کسی که از دوستی ببرد تا ببلائی مبتلا گردد سیم مردیکه در دفع دشمن بی تدبیری کند تا بر خودش مسلط شود چهارم شخصی که زن موافق را از دست دهد و به سلطه گرفتار شود پنجم آنکه بگناه دلیر باشد و مرگش رسد. چند چیز بی چند چیز تمام نیست عقل بی ورع سخت گیری بی سنگدلی حسن بی نهك حسب بی ادب. فراغت بی قناعت و صحبت بی امنیت توانگری بی سخاوت مروت بی تواضع جدوجهد بی توفیق. چند چیز تابع چند چیز است مروت عقل را رای و تدبیر تجربه را قرابت محبت را عمل قدر ترا اتفاق و جمعیت مردم مال را. چند چیز از چند کس یافته نمی شود آزاد بودن حریص

پسندیده بودن فجور مسرور بودن غضوب حسود بودن کریم توانگر بودن صاحب شره غمگین بودن صاحب برادران. چند چیز از چند کس پسندیده نیست نصرت طلبیدن از عاجز و استعانت نمودن از کاهل و نرمی توقع داشتن از جبارا.

بیانات بزرجمهر در چهارمین بزم خسروانوشیروان

بر طبق روایت فردوسی

بود تا پسندیده کردگار	نباید که اندیشه شهریار
بیاداش نیکی بجوید بهشت	زیزدان شناسد همی خوب وزشت
همیشه جهانرا بدو آبروی	زبان راستگوی و دل آزر مجوی
سبک ناید اندر دل انجمن	هر آنکس که باشد ورا رابزن
کهانرا بکه دارد و مه بمه	سخنگوی و روشن دل و داد ده
نباید که یابد ز جانی شکست	کسی کو بود شاه را زیر دست
که دانا بود نزد او ارجمند	بدانکه شود تاج خسرو باند
سر تخت خود زیر پای آورد	بنادان اگر هیچ رای آورد
بنادانی اندر ستیزد همی	که نادان زدانش گریزد همی
بزه آژدن کام بد خواه را	نگه داشتن کار در گاه را
بماند جهاندار با فرهی	چو دارد ز هر دانشی آگهی
که آید مگر شاه را زان گزند	نباید که خسبند کسی دردمند
کجا بد نژاد است و بد گوهر است	کسی کاو ببا د آفره در خور است
بی آزار تا زو نگردد ستوه	کند شاه دور از میان گروه
گنه کار اگر مردم بیگناه	هر آنکس که باشد بزندان شاه
بزند اندرون این چنین کردیاد	بفرمان یزدان بباید گشاد
بپردخت باید ازو روی بوم	و گریب کنش باشد و شوخ و شوم
نباهی سوی خان مردم برد	که تا روز وازون بر او نگردد
بود در جهان تا بود شاه شاد	جهاندار باید که از کین و داد
بقیغ از بد دیو شستن جهان	بود کار او آشکار و نهان
بر آساید از درد فریاد خواه	چو خسرو بفرهنگ دارد سپاه
بد اندیش را دل بر آید ز جای	چو آزر باشی ز دشمن برای
بر آری بهنگام پیش از نبرد	همه رخنه پادشاهی بمرد
نکوهش بود نیز بر تاج و گاه	ز چیزیکه گردد نکوهیده شاه
خرد را بر آن کار کردن گوا	از او دور گشتن بر غم هوا
چو در آب دیدن بود چهر خویش	فزودن بفرزند بر مهر خویش

۱ - در صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۹۲ جاویدان خرد چاپ طهران که مرجع

این بنده است قسمتهای پر معنا و قابل توجهی منتسب به بوزرجمهر می باشد که از نقل آنها خود داری شد و علاقمندان بآن میتوانند باصل کتاب رجوع فرمایند.

مجو چاره جز جانش افروختن	ز فرهنگ و از دانش آموختن
نباید که باد آورد رنج خویش	کشادن بر او بر در کنج خویش
دل شاهزاده نباید شکست	هر آنکه که باز دبه بیداد دست
برو تنگ داری ز بن دستگاه	بآزم باز آریش باز راه
خوی باشد از بوستان بگسلش	و گر دشمنی یابی اندر دلش
ازو باغ شاهی پر آهو شود	و گر دیر ماند به نیرو شود
نباید که دارد بیدکوی گوش	چو باشد جهانجوی را فروهوش
بخون جز بفرمان یزدان متاز	چو بر بد کنش دست گردد دراز
تباهی بدبیم شاهی رسد	ز دستور بد گوهر و جفت بد
چو بد گوید از داد فرمان مکن	بباید شنیدن ز نادان سخن
ز کزی دل خویش پیراستن	همه راستی باید آراستن
نزاید که دیو آورد کاستی ...	ز شاه جهاندار جز راستی

نقل از جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی (نسخه خطی) (الحاق مترجم)
باب ۱۸ از قسمت دوم در فضیلت سکوت و نطق .

بوزرجمهر را گفتند چه چیز هست که خدای تالی به بنده دهد که هیچ به از آن نباشد گفت خود طبیعی (کذا فی الاصل) گفتند اگر نباشد گفت آدمی که آموخته باشد و در تعالیم آن سعی برده. گفتند اگر نباشد گفت خوی خوش کند و با مردمان مواسات نماید و دوست و دشمن را بدان نگاه دارد. گفتند اگر نباشد گفت خاموشی که سایر سایر عیوب است. گفتند اگر نباشد گفت مرگ که او را از پشت زمین بردارد زیرا که هر کس بدین خصال حمیده و حجال پسندیده آراسته نباشد موت او بر حیات او راجح بود .

نقل از تاریخ بیهمتی چاپ طهران صفحه ۳۳۸ و بعد (الحاق مترجم)

حکایات چنان خواندم که چون بوزرجمهر حکیم از دین کبرکان دست برداشت که دینی با خال بوده است و دین عیسی پیغامبر علیه السلام گرفت و برادران او وصیت کرد که در کتب خوانده ام که آخر الزمان پیغامبری خواهد آمد نام او محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر روزگار یا بزم نخست کسی باشم که بدو بگروم و اگر نیابم امید وارم که حشر ما را با امت او کنند شما فرزندان خود را وصیت کنید تا بهشت یابید. این خبر بکسری نوشیروان بردند کسری بعامل خود نامه نوشت که در ساعت چون این نامه بخوانی بوزرجمهر را بابتد گران و غل بدرگاه عالی فرست. عامل بفرمان او را بفرستاد و خبر در پارس افتاد که باز داشته را فردا بخوانند بر دحکما و علما نزدیک وی میامدند و می گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم ستاره روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی و آب خوش ما بودی که سیراب از و شدیم و مرغزار پر میوه ما بودی که از تو میوه گونه گونه یافتیم پادشاه بر تو خشم گرفت و ترا می برند و تو نیز از آن حکیمان نیستی که از راه راست باز گردی ما را یاد کاری ده از علم خویش گفت وصبت کنم شما

را که خدای عز ذکوره را بیگانگی شناسید و ویرا طاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما را بیند و آنچه در دل دارید میداند و زندگانی شما بفرمان اوست و چون کرانه شوید باز گشت بدوست و حشر و قیامت خواهد بود و سوال و جواب و عقاب و نیکوئی کنید و گوئید ثواب ... که خدای عزوجل شما را که آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بدکننده را زندگانی کوتاه باشد و یارسا باشید و چشم و گوش و دست و فرج از حرام و مال مردمان دور دارید و بدانید که مرگ خانه زندگان نیست اگر چه بسیار زبید انجام می باید رفت و لباس شرم بیوشید که لباس ابرار است و راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاک نشود و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن ارچه گواهی راست دهد نپذیرند و حسد کاهش تن است و حاسد را هرگز آسایش نباشد که با تقدیر خدای تعالی دایم بچنگ باشد و اجل نآمده مردمرا حسد بکشد و حریص را راحت نیست زیرا که وی چیزی طلبد که شاید وی را ننهادند و دور باشید از زنان که نعمت پاکستانند و خانها ویران کنند و هر که خواهد که زنش یارسا ماند گردد زنان دیگران نگرود و مردمان را عیب مکنید که هیچکس بی عیب نیست هر که از عیب خود نابینا باشد نادان تر مردمان باشد و خوی نیکو بزرگتر عطاهای خدای است عزوجل و ازخوی بد دور باشید که آن بندگراست بر دل و بر پای و همیشه بد خو در رنج بزرگ باشد و مردمان ازوی برنج و نیکو خورا هم این جهان و هم آن جهان بود و در هر دو جهان ستوده است و هر که از شما بزرگتر باشد ویرا بزرگتر دارید و حرمت وی نگاه دارید و از او گردن مکشید و همه بر امید اعتماد مکنید چنانکه دست از کار کردن بکشید و کسانیکه شهرها و دیهها و بناها و کاریرها ساختند و غم این جهان بخوردند و آنهمه بگذاشتند و برفتند و آنچه چیزها مدروس شد اینک گفتیم بسنده باشد و چنین دانم که دیندار با قیامت افتاد چون بزرجمهر را بمیدان کسری رسانیدند فرمود که همچنان با بندو غل پیش ما آرید چون پیش آوردند کسری گفت ای بزرجمهر چه ماند از کرامات و مراتب که آنرا نه از حسن رای ما بیافتی و بدرجه وزارت رسیدی و تدبیر ملک ما بر تو بود از دین یادران خود چرا دست باز داشتی و حکیم روزگاری بمردمان چرا نمودی که این پادشاه و لشکر و رعیت براه راست نیستند غرض تو آن بود تا ملک بر من بشورانی و خاص و عام را بر من بیرون آری ترا بکشتنی کشم که هیچ گناه کار را نکشته اند که ترا گناهی است بزرگ والا توبه کنی و بدین اجداد و آباء خویش باز آئی تا عفو یابی که دریغ باشد چون توحکیمی کشتن و دیگری چون تو نیست گفت زندگانی ملک عادل دراز باد مرا مردمان حکیم و دانا و خردمند روزگار می گویند پس چون من از تاریکی کفر بروشنائی آمدم بتاریکی از نورم که نادان بیخورد باشم. کسری که گفت بفرمایم تا گردنت بزند بزرجمهر گفت داوری که پیش وی خواهم رفت عادل است و گواه نخواهد و مکافات کند و رحمت خویش از تو دور کند. کسری چنان در خشم شد که بهیچوقت نشده بود گفت

ویرا باز دارید تا بفرمایم که چه باید کرد. ویرا باز داشتند چون خشم کسری بنشست گفت دریغ باشد تباه کردن این، فرمود تا ویرا در خانه گردند سخت تاریک چون کوری و بآهن گران ویرا بستند و صوفی سخت درشت دروی پوشانیدند و هر روز دو قرص جو و یک کف نمک و سبوی آب او را وظیفه کردند و مشرفان گماشت که انفاس وی را میسردند و بدو میرسانیدند دو سال بر این جمله بماند روزی سخن وی نشنودند پیش کسری بگفتند کسری تنگدل شده بفرمود زندان بزرجمهر بگشادند و خواص قوم او را نزدیک وی آوردند تا با وی سخن گویند مگر وی جواب دهد ویرا بروشنائی آوردند یافتندش بتن قوی و گونه برجای گفتند ای حکیم ترا پشمینه سطر و بند گران و جائی تنگ و تاریک می بینیم چگونه است که گونه بر جای است و تن قوی تر است سبب چیست بزرجمهر گفت که برای خود گوارشی ساخته ام از شش چیز هر روز از آن لختی می خورم تا بدین بمانده ام گفتند ای حکیم اگر بینی آن معجون ما را بیاموز تا اگر کسی از ما را و یاران ما را کاری افتد و چنین حالی پیش آید آنرا پیش داشته اید گفت نخست تقه درست کردم که هر چه ایزد عزذکره تقدیر کرده است باشد. دیگر بقضاء او راضی ام. سوم پیراهن صبر پوشیده ام که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست. چهارم اگر صبر نکنم باری سودا و نا شکیبائی را بخود راه ندهم. پنجم آنکه اندیشم که مخلوقی را چون من کار ازین ترهست شکر کنم ششم آنکه از خداوند سبحانه و تعالی نومید نیستم که ساعت تا ساعت فرج دهد. آنچه رفت و گشت با کسری گفتند با خویشان گفت چنین حکیمی را چون توان کشت و آخر بفرمود تا او را کشتند و مثله کردند و وی بهشت رفت و کسری بدوزخ.

نقل از جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی (نسخه خطی) (الحاق مترجم)
در باب ۲۱ از قسمت دوم در کتمان سر و فواید آن:

حکایت آورده اند که نوشروان را خصمی بود از ملوک روزگار که بقوت و شوکت از او زیاده تر بود و انوشروان را امکان دفع آن نبود و آن پادشاه دختر نوشروان را خطبه میکرد و می خواست که بسبب آن قوانین خصومت منقطع شود و رسم ملوک عجم چنان بود که دختر بدشمن ندادندی و گفتندی از دشمن بجز دشمنی نیاید پس نوشروان با بوزرجمهر... گفت صواب آنست که پادشاه دختری بیگانه را که هنوز شیر- خواره بود بجرم خویش در آورد و بیروورد چنانکه کس نداند که او فرزند تو نیست. پس انوشروان این را به پسندید روزی بشکار رفته بود در اثنای راه بخانه گردان گذر کرد کردی را دید که او را دختری متولد شده بود نوشروان آن دختر را از وی بستند و او را مال بسیار داد و پیوشیده داشتن آن وصیت کرد و دختر را در حرم خود آورد و چون فرزند خودش می پرورد و کس ندانست له وی دختر او نیست جز بزرجمهر و نوشروان جمله بزرگان از زنان بخدمت او میرفتند. بوزرجمهر دختری داشت عظیم عاقل و زیرک و خردمند گاه گاه بخدمت آن دختر رفتی و آن دختر عظیم بد خوی بود و دختر بوزرجمهر را برنجانیدی روزی دختر بوزرجمهر پیش پدر آمد و از آن دختر گله بسیار کرد بوزرجمهر گفت او دختر پادشاه نیست که کرد بیچه

بیابانیست و بدین سبب نیکو خلق نیست که بیابان را خلق نیکو نبود. دختر چون این سخن از پدر بشنید روزی پیش دخترنشسته بود و با یکدیگر بازی میکردند دختر کرد مر دختر بوزرجمهر را برنجانید دختر بوزرجمهر گفت ای کرد بیچه نا اهل مرا چند رنجه داری تو دختر شاه نیستی دختر کرد بیابانی هستی دختر چون این بشنید پیش نوشروان رفت و از دختر وزیر گله کرد و نوشیروان دانست که آن سر بوزرجمهر با دختر گفته است بغایت برنجید و جمعیتی ساخت و دو بدانرا جمع کرد و بوزرجمهر را حاضر گردانید و گفت ای بوزرجمهر هر کس که سر پادشاه فاش کند سزای او چه بود بوزرجمهر گفت کشتن و بردار کردن تا دیگران را عبرت بود پس نوشروان بفرمود تا کلاه از سر او بر گرفتند و کمر از میان او بگشادند و او را بر دار کردند پس دخترش را بیاوردند و برهنه کردند و او همچنان می دوید از میان مردمان و خود را هیچ نمی پوشید چندانکه بزیر دار رسید خود را بیوشید و چشم بر هم نهاد نوشروان گفت شاید که حکمتی بود او را پیش خواند و... گفت زیرا که این همه مردم نبودند و پدر من مردم بود که اگر اینها مردم بودندی نگذاشتندی تا او را بردار کردی. نوشیروان را پشیمانی آورد و از عقل آن دختر عجب داشت و او را در نکاح خودش آورد و بفرمود تا بوزرجمهر را از دار فرو گرفتند و بر بازوی او تعویذی یافتند بر آنجا نوشته که اگر قضا و قدر حق است غدر باطل است و اگر غدر و فریب در آدمی سرشته است بر هر کس اعتماد کردن خطاست و اگر مرگ حق است دل بر جهان نهادن عین حماقت است. نوشروان بر وفات او بسیار تأسف خورد و روزگاری در آن حسرت بود و چون وی حکیمی نیافت و آن حکیم عاقل سر در افشای سر کرد ..

نقل از نسخه خطی زبده التواریخ تالیف ابوالقاسم کاشی (تالیف قبل از

۷۱۷ هجری) الحاق مترجم .

..... پیوسته در بارگاه او (کسری نوشین روان) چهار کرسی زرین نهاده بودی یکی برای بزرجمهر دوم برای قیصر روم سوم برای ملک ترک قیچاق چهارم برای ملک عرب .

هنگامی سیف ذوالیزن از کسری برای استخلاص کردن یمن از حبشه استمداد کرده بود کسری « با بزرگان در کار او و لشکر فرستادن مشهورت کرد موبد موبدان و بزرجمهر گفتند ای شاه او را بر درگاه توحقی است که روی بسوی تو آورده است با امید وعده ای که پدرش را داده ای و پدرش بر درگاه تو وفات یافت دل شکسته او را جبر کردن و مساعدت او فرمودن احسانی بموقع است . بزرجمهر گفت در زندان مردم مجرم گناهکار بسیارند سپاهی و دلاورا گرایشان را از حبس اطلاق دهند و با او فرستند بجای خود باشد چه اگر ظفر یابند در مملکت شاه بیفزایند و اگر هلاک شوند بگناه خود رسیده باشند . کسری را این رای پسندیده افتاد . »

نقل از مسعودی

عبارات ذیل به بزرجمهر (بختگان) پسر بختک که یکی از حکماء مهم ایران

می باشد منسوب است:

گفته است خوبترین چیزها را هر جا یافتیم کسب نمودم حتی از سگ و
گر به و خوک و کلاغ. پرسیدند از سگ چه آموختی گفت: وفاداری و صیانتی که در دفاع
از صاحبش ابراز می‌دارد. گفتند از کلاغ چه فراگرفتی گفت: حزم و احتیاط بی‌نهایت را.
گفتند از خوک چه اکتساب کردی گفت: عجله و شتابی را که در تهیه‌ما بحتاجش داراست.
گفتند از گر به چه یادگرفتی گفت: لحن نوازنده و رفتار فریبنده اش را در موقعی که
برای اکتساب چیزی بکار میبرد ..

خاتمه

مطبوعه مهر